

**انطباق عقاید ابن تیمیہ (رحمہ اللہ) با علی
(علیہ السلام)**

نویسنده:

علی حسین امیری

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.ahlesonnat.com

www.isl.org.uk

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.videofarda.com

www.nourtv.net

www.sadaislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.islam411.com

فهرست مطالب

۳.....	مقدمه
۶.....	حضرت علی علیه السلام و صاف کردن قبور
۱۱.....	حضرت علی علیه السلام و واسطه قرار دادن در دعا
۲۰.....	در مورد تفسیر قرآن
۲۳.....	در مورد صحابه
۳۲.....	مسئله عصمت
۳۷.....	مسئله خلافت و امامت
۵۰.....	در مورد قرآن و سنت
۶۵.....	در مورد ستایش اولیاء
۷۳.....	شیعیان و علی علیه السلام
۸۲.....	دین و سیاست
۹۱.....	علی علیه السلام و ابن تیمیه رحمته الله مردانی حق گو
۹۴.....	خاتمه

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

سلام و درود بر محمد رسول خدا و خاندان پاکش و اصحاب گرانقدرش.

هدف از نگارش این کتاب نشان دادن وجوه مشترک میان حضرت علی علیه السلام و شیخ الاسلام ابوالعباس احمد بن تیمیه رحمة الله علیه^۱ می باشد. شاید اگر خواننده ای شیعی مذهب این مطالب را بخواند خنده اش بگیرد و بگوید: آخر علی را با ابن تیمیه چه کار؟ و راه و روش و عقیده این دو نفر از آسمان تا به زمین است، و با خود فکر کند که ابن تیمیه اصلاً علی را قبول نداشته و حتی دشمن او و شیعیان او می باشد. آری، با چنین

۱- تقی الدین احمد بن عبدالحلیم بن عبدالسلام مشهور به شیخ الاسلام ابن تیمیه الحرانی الدمشقی الحنبلی، متولد شهر حران در شمال شرقی جمهوری ترکیه، از فقها و دانشمندان مشهور دنیای اسلام می باشد که به اسلام خالص دعوت می کرده است، و با خرافیون مبارزه می کرده است، و در سال ۷۲۸ قمری در زندان قلعه دمشق به رحمت الهی پیوست، و کتابهای بسیاری نیز تالیف کرده است، از جمله: منهاج السنة، الفتاوی الکبری، تعارض الحسنات والسيئات، الحموية الكبرى، نقض المنطق، العقيدة الواسطية، رفع الملام عن أئمة الأعلام، و بسیاری از کتب دیگر.

تبلیغاتی منفی که در ایران علیه ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب^۱ می شود جای تعجب ندارد که مردم و عوام بی سواد چنین طرز فکری هم داشته باشند، در ایران حتی نسبت به اهل سنت هم نظری منفی می باشد، چه برسد به ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب که اصلاً اسم آنها را نمی توان برد.

چون آخوندها و شبه محققین تا می توانند به آنها دروغ و تهمت می زنند و می گویند: هر کس هم از اینان پیروی می کند وهابی است، و آنها را دشمن درجه یک اهل بیت می دانند و خود را فقط دوستدار اهل بیت می دانند (البته بیشتر دوستدار قبور اهل بیت)، ولی ما در اینجا مطالبی را ذکر می کنیم که نشان خواهد داد علی و ابن تیمیه هر دو دارای یک راه و روش بوده اند^۲، و آن هم چیزی نیست جز دعوت به اسلام خالص و به دور از بدعتها.

۱- شیخ محمد بن عبدالوهاب متولد ۱۱۱۵ ق، در شهر کوچک العینیه، واقع در عربستان، امام و عالم دینی بوده که او نیز به اسلام خالص و بدون بدعت دعوت می کرده است، و در دعوت خود از آراء شیخ الاسلام ابن تیمیه نیز استفاده نموده، و بعضی از کتب وی: الأصول الثلاثة، القواعد الأربعه، کتاب التوحید، رساله نواقض الإسلام می باشند، و در سال ۱۲۰۶ ق در منطقه در الدرعیه به رحمت الهی پیوست.

۲- جالب است که پاسخ اکثر شبهات شیعه در خود نهج البلاغه می باشد که در اکثر منازل ایشان نیز یافت می شود و ما نیز بیشتر سخنان حضرت علی علیه السلام را از نهج البلاغه آورده ایم تا بتوانند به آن مراجعه کنند.

از نظر خرافیون در ایران هر کس به اسلام خالص دعوت کند فردی غیر قابل قبول است، ولی مجلسی و کلینی و دیگر علمای ایشان که هزاران مطلب خرافی در کتب خویش دارند عالمان حقیقی می باشند و فقط باید از آنان تبعیت کرد، حضرت علی علیه السلام فرموده: «النَّاسُ أَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا». یعنی: مردم دشمن چیزی هستند که آن را نمی دانند (نهج البلاغه، حکمت ۴۳۸). در مورد شیخ الاسلام ابن تیمیه نیز همینطور می باشد و اگر به شخصی از شیعیان بگویی تو کدام یک از کتب ابن تیمیه یا محمد بن عبدالوهاب را خوانده ای؟ جوابی ندارد که بدهد و فقط کورکورانه و از روی تقلید از علما و مردم دیگر با محمد بن عبدالوهاب و ابن تیمیه و اهل سنت دشمن است، و آنها را قبول ندارد، کتاب منهاج السنة النبویة نوشته شیخ الإسلام ابن تیمیه که مختصر آن با عنوان «رهنمود سنت در رد اهل بدعت» توسط علامه گرانقدر سید ابوالفضل برقعی رحمه الله علیه ترجمه شده است، ولی در ایران به هیچ عنوان چاپ نمی شود، و حتی در روی اینترنت و سایت اهل سنت نیز فیلتر و بسته می باشد تا مبادا کسی آن را بخواند و هدایت شود.

حال می پردازیم به وجوه مشترک بین حضرت علی علیه السلام و شیخ الاسلام ابن تیمیه، و ابتدا هم از مسئله قبور شروع می کنیم، چون مسئله قبور شدیداً مورد علاقه شیعیان است، و از مهمترین اصول مذهب ایشان می

باشد، و تنها مشکل اسلام از نظر یک شیعه نبودن گنبد و بارگاه روی قبور ائمهٔ بقیع است.^۱

حضرت علی علیه السلام و صاف کردن قبور

شیخ الاسلام ابن تیمیه و شیخ محمد بن عبدالوهاب با ساختن بنا روی قبور و تزئین کردن آنها و همینطور خواندن و صدا کردن آنها برای حوائج خود و واسطه قرار دادن آنها در دعا مخالف بوده اند، شیخ الاسلام ابن تیمیه در مورد عمل ساختن قبور بین شیعیان در منهاج السنه گفته: «مساجد ایشان خلوت، و نماز جمعه و جماعت در میانشان تعطیل است، ولی قبور بزرگان خود را تعظیم می کنند و مشاهدی بر قبرها بنا کرده و بر آنها معتکف شده و به سوی آنها مسافرت نموده و در آنجا اجتماع می کنند حتی حج به سوی مشاهد را از حج خانهٔ خدا بزرگتر و بالاتر می دانند، حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: «لَعَنَ اللَّهُ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى، اتَّخَذُوا قُبُورَ

۱- و برای همین است که می بینی وقتی یک شیعه از حج بر می گردد تنها صحبت و مشکل و ناراحتی او نبودن گنبد و بارگاه روی قبور امامان در بقیع می باشد و می گوید: وای بر امامان مظلوم ما که غریبانه آنجا خفته اند! و فکر می کند امامان زیر قبر خوابیده اند و از داخل قبر از وضعیت بیرونی قبر ناراحت هستند و نمی داند که آنها در حیات خویش هم علاقه ای به زینت های دنیوی نداشته اند.

أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ». یعنی: خدا لعنت کند یهود و نصاری را که قبرهای پیامبرانشان را مساجد قرار دادند. و شیخ مفید که از علمای شیعه است کتابی نوشته به نام حج المشاهد، و قبور مخلوق را مانند کعبه قرار داده تا حج کنند.^۱

شیخ محمد بن عبدالوهاب نیز در نهضت خود که در آن به سوی اسلام خالص دعوت می کرده است، با ساختن بنا بر روی قبور مردگان مخالفت کرده است، و این مخالفت او تنها با قبور چهار امام در بقیع نبوده بلکه با قبر زید بن خطاب برادر حضرت عمر رضی الله عنه نیز بوده است، پس شیخ محمد بن عبدالوهاب بر خلاف تصور عده ای از شیعیان، دشمن اهل بیت نبوده است.^۲ و اگر حکمی بوده، برای همه اجرا کرده نه فقط برای اهل بیت، و در اسلام همه برابرند، و اگر ساخت قبور حرام باشد، برای همه حرام است، نه اینکه قبور تمام مسلمانان را صاف کنیم ولی روی قبور امامان برج ایفل بسازیم.

۱- همانطور که در بین شیعیان در ایران مرسوم است که زیارت قبر امام رضا در مشهد حج فقرا می باشد.

۲- به خاطر همین طرز فکر اشتباه است که می بینی ایرانیان شیعی در بقیع مرتب سخنانی بی مورد بر زبان می آورند و نسبت به اهل سنت عربستان دشمنی می کنند و آنها را وهابی و دشمن اهل بیت می دانند، چرا؟ چون نیامده اند میلیونها تومان را خرج قبور مردگان کنند.

حال ببینیم حضرت علی علیه السلام در مورد قبور چه روشی داشته است، در کتاب کافی و همینطور در کتاب وسائل، حدیث زیر آمده است:

از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت علی علیه السلام فرمود: «بعثني رسولُ الله ﷺ إلى المدينة في هدم القبور وكسر الصور فقال: لا تدع صورة إلا محوتها ولا قبراً إلا سويتها» یعنی: رسول خدا ﷺ مرا به سوی مدینه فرستاد درباره خراب کردن قبور و شکستن صورتها و فرمود: صورتی را مگذار مگر اینکه آنرا محو کن و قبری را مگذار مگر مساوی زمین کن.

در این حدیث بت و مجسمه با قبور در یک ردیف قرار گرفته است، خوب حالا شما که مدعی پیروی از حضرت علی هستید چرا بر روی قبور گنبد و بارگاه می سازید؟

در این عمل ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب با حضرت علی علیه السلام هم عقیده هستند، حال شما با آنها دشمن باشید که چرا با حضرت علی هم عقیده شده اید؟!

در واقع ابن تیمیه پیرو واقعی علی است نه شما شیعیان که تنها ادعا دارید و اسم شیعه را یدک می کشید.

شما خواننده عزیز فکر نکنید فقط همین یک حدیث در کتب شیعه پیرامون عدم ساختن قبور می باشد، بلکه احادیث فراوان زیادی می باشند که چند عدد از آنها را فقط برای نمونه می آوریم:

در کتب مستدرک الوسائل جلد ۱ صفحه ۱۳۲ از حضرت امیر علیه السلام نقل شده که فرمود: «سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله يقول: لا تتخذوا قبري عيداً». یعنی: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: قبر مرا عید (یعنی محل رفت و آمد) مگیرید.

در کتاب محاسن برقی و کتاب وسائل باب ۴۳ از ابواب دفن اموات از حضرت علی علیه السلام روایت کرده اند که فرمود: «من جدد قبراً أو مثل مثلاً فقد خرج عن الإسلام». یعنی: هر کس قبری را تجدید و یا مجسمه ای بسازد از اسلام خارج است.

عبدالرزاق صنعانی که از قدمای شیعه است روایت کرده: «عن ابن طاووس أن رسول الله صلی الله علیه و آله نهى عن قبور المسلمين أن يبنى عليها أو تجصص أو تزرع، فإن خير قبوركم التي لا تعرف».

یعنی: ابن طاووس روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله از اینکه بر قبر مسلمین بنایی ساخته شود و یا گچ کاری و یا بر روی آن زراعت شود نهی نموده، و فرموده که بهترین قبور شما قبری است که شناخته نشود (المصنف ۵۰۶/۳). حال شیعیان هیاو به راه انداخته اند که چرا در بقیع روی قبور را گنبد و بارگاه نمی سازید تا مردم به جای مسجد به آنجا بیایند و قبرپرستی کنند. ساختمان سازی روی قبور و رونق دادن به قبرستان باعث کم رنگ شدن مساجد می شود و جمعیت مسلمانان را که باید در مساجد باشند از بین می برد و دشمنان هم که از این بهتر چیزی دیگر نمی خواهند، و تازه توجه به

غیر خدا در اسلام صحیح نیست، و واسطه قرار دادن ائمه در دعا شرک در عبادت خداست، و ارتباط ائمه با این دنیا قطع می باشد، و از این دنیا بی خبرند، آیات فراوانی در قرآن از این امر حکایت می کنند، مثل بقره/ ۲۵۹ که در آن آیه حضرت عزیر توسط خداوند می میرد و دوباره زنده می شود و در هنگام زنده شدن حتی از الاغ خویش هم خبر ندارد؛ در سوره مائده آیات/ ۱۱۶/ ۱۱۷ نیز خداوند از حضرت عیسی علیه السلام می پرسد: آیا تو به پیروانت گفتی که من و مادرم را مثل خدا پرستش کنید؟ و عیسی در پاسخ می گوید: من تا وقتی در میان ایشان بودم از احوال آنها مطلع بودم و پس از اینکه تو مرا میراندی دیگر خبر ندارم؛ و همینطور سوره فاطر آیه ۲۲ که در آن خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله آمده: تو نمی توانی به مردگان خفته در گور بشنوانی؛ و در سوره فاطر/ ۱۴ آمده که دعای شما را نشنوند و اگر بشنوند جواب ندهند؛ و در سوره روم/ ۵۲ آمده مردگان نمی شنوند؛ و در سوره احقاف/ ۴/ ۵/ ۶ آمده که آنها که غیر خدا می خوانند تا قیامت پاسخ شما را ندهند و در آن دنیا نیز با شما دشمن می باشند؛ و در سوره نحل/ ۲۱ نیز آمده که اینها مرده و از حیات بی بهره اند و هیچ حس و شعور ندارند که در چه هنگام مبعوث می شوند.

حضرت علی علیه السلام در خطبه ۲۳۵ نهج البلاغه در مورد اموات فرموده: «رفتگان گورشان خانه هایشان گشت و اموالشان به میراث رفت، کسی که بر سر گورشان می آید نمی شناسند و به کسی که برایشان گریه می کند توجهی ندارند، و هر کس ایشان را بخواند جواب نمی دهند». و در خطبه

۱۱۱ فرموده: «هر کس ایشان را بخواند پاسخ ندهند و ظلم و ستمی را دفع نکنند و متوجه مداحی کسی نمی شوند».

و در خطبه ۲۲۱ فرموده: «اگر آنها (اموات و قبور) مایه عبرت باشند سزاوارتر است تا تفاخر». و نیز فرموده: «آنها نه از دگرگونی‌ها نگرانند و نه از زلزله‌ها ترسناک، و نه از فریادهای سخت هراسی دارند». و فرموده: «آنان گویا بودند و لال شدند و شنوا بودند و کر گشتند و حرکاتشان به سکون تبدیل شد».

اگر مسئله تعمیر قبور تا این حد مهم بوده، چرا قبور پیامبرانی که آمده اند گنبد و ضریح ندارند و اصلاً جایشان مشخص نیست، و چرا پیامبر ﷺ بر روی قبور حضرت خدیجه یا حمزه سیدالشهداء یا شهدای احد و کسانی دیگر بنایی ن ساخت، و همینطور حضرت علی ﷺ در زمان خلافت خود برای قبر کسی چنین کاری نکرد، و چرا برای این امر که از نظر شیعه بسیار مهم است آیه ای نازل نشده است، پس این امور بعدها وارد دین اسلام شده است و بدعت می باشد.

حضرت علی ﷺ و واسطه قرار دادن در دعا

حضرت علی ﷺ در نهج البلاغه نامه ۳۱ فرموده: «خدایت برای تو واسطه و شفیع در دعا قرار نداده است». و همینطور در خطبه ۲۱۵ نهج

البلاغه که حضرت در هنگام دعا فقط به خدا پناه برده است، و واسطه ای در دعاهاى ائمه نیست. و شیخ الاسلام ابن تیمیه نیز واسطه قرار دادن در دعاها را قبول نداشته است، ولی شیعیان در دعاهاى جعلی مفاتیح الجنان (بهتر است بگوئیم: مفاتیح الجنون) هم به غیر خدا پناه می برند و هم غیر خدا را دائم صدا می کنند و هم واسطه می آورند، پس شیعه و پیرو علی نیستند و فقط ادعا دارند. برای توجیه این مسئله هم می گویند این امامان در پیشگاه خداوند دارای منزلت هستند و ما دعای خود را به آنها می گوئیم و آنها هم به خداوند و خدا دعای آنان را حتماً قبول می کند.

در جواب این نادانان باید بگوئیم:

اولاً: کفار و مشرکین نیز همین استدلال را در مورد بتهاى خود داشته اند، و در سوره زمر/۳ و یونس/۱۸ و احقاف/۲۸ آمده که می گویند اینها (بتها) واسطه و شفیع بین ما و خدا هستند و مشرکین مکه خدا را قبول داشته اند، طبق سوره مومنون که در آیات/۸۵/۳۸/۸۷/۸۹ بیان شده، و همینطور سوره عنکبوت/۶۱/۶۳، و همینطور سوره لقمان/۲۵ و سوره زخرف/۸۷ و یا سوره زمر/۳۸ ولی برای خدای خود قائل به شفیع و واسطه بوده اند.

ثانیاً: خداوند دعای هر که را بخواهد مستجاب می کند و هر که خواست رد می کند مثلاً دعای ابلیس را قبول کرده، در سوره اعراف/۱۴/۱۵ و حجر/۳۶ و ص/۷۹/۸۰/۸۱ آمده که ابلیس گفت: خدایا، مرا تا قیامت مهلت ده، و خدا هم قبول می کند؛ همینطور دعای کفار که در سوره لقمان آیه ۳۲

و سوره اسراء آیه ۶۷ و سوره یونس / ۲۲ / ۲۳ آمده: هنگامی که در کشتی در طوفان در حال غرق بوده اند، و در آن حال تنها خداوند را در دعا خوانده اند نه اینکه واسطه ای بیاورند و خداوند هم دعای آنان را قبول کرده، ولی پس از نجات از طوفان دوباره خداوند را فراموش می کرده اند، حال شما شیعیان خود را از ابلیس و کفار کمتر می دانید و خداوند را نمی خوانید، این دیگر ربطی به ما ندارد.

ثالثاً: دعای بندگان مقرب نیز ممکن است قبول نشود، مثل دعای حضرت ابراهیم علیه السلام که در سوره هود آیات / ۷۴ / ۷۵ / ۷۶ آمده که از خداوند خواسته تا عذاب را بر قوم لوط نفرستد ولی خداوند دعای او را قبول نمی کند؛ همینطور دعای حضرت نوح علیه السلام در مورد پسرش در سوره هود آیات / ۴۵ / ۴۶ آمده که پسر او در حال غرق شدن بوده، و نوح از خداوند نجات او را خواسته که دعایش قبول نشده، چون پسرش پیرو کفار بوده است؛ و همینطور دعای حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم در سوره توبه آیه ۸۰ که خداوند خطاب به او فرموده: اگر هفتاد بار هم آمرزش بخواهی آنها آمرزیده نشوند. و اگر کسی بگوید: دعا در مورد کفار قبول نمی شود و نه در مورد ما که مسلمان هستیم، در جواب می گوئیم: مسلمان در دعا واسطه نمی آورد و دعای پیامبران در مورد غیر کفار هم بوده، مثل دعای ابراهیم علیه السلام که به خدا فرمود: برای مردم از ذریه من امام قرار بده، و خداوند خطاب به او فرمود: عهد من به ظالمین نمی رسد، (بقره / ۱۲۴)، و ظالم با کافر تفاوت

دارد، و همینطور خطاب به پیامبر ﷺ در سوره آل عمران / ۱۲۸ فرموده:

﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ﴾

﴿١٢٨﴾. یعنی: «تو را در این کار اختیاری نیست. چه [خداوند] آنان را ببخشد یا عذابشان کند، چرا که آنان ستمکارند». و از همه گذشته، پیامبران علم غیب ندارند تا بفهمند دعا قبول می شود یا نه، و در این آیات نمی دانسته اند که دعایشان قبول نمی شود پس در مورد شما نیز همینطور است، و وقتی صلاح نباشد که دعا قبول شود حال مقربترین مخلوقات خداوند هم که آن دعا را بخواند قبول نمی شود.

و در سوره اسراء/ ۵۷ آمده که: آنهایی را که می خوانید آنان خود به درگاه خدا وسیله تقرب می جویند.^(۱)

رابعاً: شما شیعیان رابطه با خداوند را مثل ارتباط با سران خود می دانید که احتیاج به پارتی بازی و واسطه دارد، جالب است که در ادارات در ایران

۱-- ﴿أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ

وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا﴾. «کسانی که [کافران] آنان

را [به نیایش] می خوانند، [خود] هر کدام که نزدیک ترند، به سوی

پروردگارشان وسیله [تقرب] می جویند. و به رحمت او امید می دارند و از

عذابش بیمناکند. بی گمان باید از عذاب پروردگارت بر حذر بود».

می گویند: کار ما از روی ضابطه است نه از روی رابطه، ولی در مورد خداوند معتقد به رابطه و واسطه و پارتی می باشند.

خامساً: ائمه علم غیب ندارند تا بدانند مستجاب شدن دعای شما واقعاً به نفع شما هست یا نه؛ ولی خداوند این امور را می داند.

سادساً: دین امام و ماموم فرقی با هم ندارد و هیچ یک از پیامبران و ائمه در دعای خویش واسطه ای نیاورده اند پس شما هم به پیروی از آنها نباید واسطه ای بیاورید و دعاها را قرآنی همه با رب و ربنا شروع می شوند و در هیچ کدام از آیات امام یا امامزاده نیست، و خواندن غیر خدا شرک است،

در سوره جن/ ۱۸ آمده: ﴿وَأَنَّ الْمَسْجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾، یعنی: و مساجد مخصوص خداست، پس هیچکس را همراه خدا به دعا

نخوانید. و باز در سوره جن/ ۲۰ نیز چنین آمده: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا

أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا﴾، یعنی: بگو که من فقط خدا را به دعا می خوانم، و

احدی را شریک او نمی کنم. حضرت علی در خطبه ۴۶ در دعا به هنگام سفر فرموده: «پروردگارا، تو در سفر همراه ما و در وطن نسبت به بازماندگان ما سرپرست و نگهبانی، و جمع میان این دو را هیچ کس جز تو نتواند کرد زیرا آنکس که سرپرست بازماندگان است نمی تواند همراه مسافر باشد و آن که همراه و همسفر است سرپرست بازماندگان انسان نمی تواند باشد».

پس همه جا حاضر و ناظر بودن از صفات خالق است، و نمی توان برای امامان که مخلوق هستند همان صفات را آورد و همه جا یا علی و یا حسین و یا ابوالفضل گفت، و باید در دعا فقط خدا را صدا زد نه کسی دیگر، و مثل مسیحیان که یا عیسی مسیح و یا مریم مقدس می گویند، شیعیان نیز همین عمل را مرتکب می شوند، و در سوره ابراهیم/۳۰ آمده: که در مقابل خدا امثال و اضدادی جعل کرده اند که خود و خلق را از راه خدا گمراه کنند؛ و در سوره زمر/۴۵ آمده که: و آنگاه که خداوند به یگانگی یاد شود قلبهای آنانیکه به آخرت ایمان ندارند متنفر می شود و آنگاه آنانیکه غیر از خدا هستند یاد شود در این هنگام آنها خوشحال می شوند (آنقدر که شیعیان از گفتن: یا علی و یا حسین خوشحال می شوند از گفتن: یاالله خوشحال نمی شوند).

و چون مشرکان در آن دنیا بگویند: اینها شریکان ما هستند که به جز خدا می خواندیم، شریکان جواب دهند: ای مشرکان، البته شما دروغ می گوئید. (نحل/۸۶)

در انتها متذکر این مطلب می شویم که کمک خواستن در امری از کسی که زنده و حاضر است موردی ندارد، ولی از مدعو غیبی و از مردگان غایب شرک است، و جاهایی که احتیاج به نوعی معجزه می باشد مثل شفا یافتن بیماری که فقط باید در دعا خداوند را خواند، و همه جا حاضر و ناظر بودن از صفات خداوند است، و کسی که صفات خالق را برای مخلوق هم قائل باشد مشرک شده (شرک در صفات الهی) و حضرت علی علیه السلام فرموده:

«شناخت خداوند در جدا کردن صفات مخلوق از اوست». (خطبه ۱ نهج البلاغه) حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه خطبه ۱۰۹ در وصف چگونگی مرگ فرموده: «گوش انسان در حال موت مثل زبانش از کار می افتد و همینطور نگاهش و دیگر خواننده ای را پاسخ ندهد». پس جلوی قبر ایستادن و صحبت کردن با مرده وقت تلف کردن است.

و در مورد شفاعت نیز مربوط به آن جهان، و آن هم فقط و فقط به اذن و دستور خداوند می باشد نه هیچ کس دیگر^۱، و اگر خداوند به کسی اجازه شفاعت داد می تواند شفاعت کند (نجم/۲۶، سباء/۲۳، طه/۱۰۹)، و از همه گذشته در مورد کفار و مشرکین و کسانی که جهنم برایشان حتمی شده شفاعت هیچ کس سودی ندارد، در سوره زمر/۱۹ خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله آمده که آیا تو کسی را که دوزخی است می توانی نجات دهی؛ و در سوره توبه/۸۰ هم خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله آمده که اگر هفتاد بار هم برای آنها آمرزش بخواهی پذیرفته نشود؛ و همینطور سوره منافقون/۶ که در آن خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله آمده که برای آنها آمرزش بخواهی یا نخواهی آمرزیده نشوند، و شفاعت برای کسی که مسلمان بوده و اندکی خطا و اشتباه داشته برای بخشیدن آن خطاها شفاعتش را می کنند، مثل کودکی که تمام نمرات

۱- حتی چنانچه شفاعت را به معنای استغفار مومنین برای یکدیگر بدانیم، این امر منحصر به این جهان خواهد شد، ولی به هرحال در اسلام از شفاعتی که مورد نظر شیعیان است خبری نیست و پایه و اساس کارها بر مبنای عمل انسانهاست.

او در مدرسه خوب بوده ولی یک نمره منفی دارد، و معلمان در مدرسه آن یک نمره را ممکن است نادیده بگیرند، ولی در مورد کودکی که تمامی نمرات او تک می باشند و یا حتی مثل بعضی از شیعیان صفر می باشد، دیگر جایی برای بخشش نگذاشته است.

در سوره بقره/ ۱۸۶ خداوند فرموده:

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ ۖ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ ۖ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾^ط یعنی: «و چون بندگانم درباره من از تو بپرسند، [بگو]: به راستی که من نزدیکم. دعای دعا کننده را هنگامی که مرا [به دعا] بخواند، روا می دارم. پس باید که از من فرمان پذیرند و به من ایمان آورند باشد که راه یابند».

مطلب جالب این نکته است که در بسیاری از آیات دیگر خداوند به پیامبر ﷺ فرموده: «قل» یعنی: بگو، ولی در این آیه خود خداوند مستقیم پاسخ داده، و از کلمه قل استفاده نکرده، چون سوال مردم از پیامبر ﷺ در مورد دوری و نزدیکی خداوند بوده که خود خداوند پاسخشان را بدون واسطه آوردن پیامبر ﷺ داده است. آری، ﴿وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبَلٍ

الْوَرِيدِ﴾. «ما (خدا) از رگ گردن به انسان نزدیکتریم». (سوره ق/ ۱۶).

و در سوره نساء/ ۱۷۵ آمده که به خداوند متوسل شوید؛ و در سوره بقره ۱۵۳/ ۴۵ آمده که به نماز و صبر توسل جوئید؛ و در سوره حج/ ۷۸ آمده که

به خدا متوسل شوید؛ و هیچ جا نگفته به امام و امامزاده و یا قبور آنها متوسل شوید.

گاهی شیعیان به سوره مائده آیه ۳۵ اشاره دارند که آمده به سوی خدا وسیله بجوئید. آری، در آیه گفته بجوئید نه اینکه بخوانید و جستن با خواندن فرق دارد، شما برای ساخت صندلی از صبح تا به شام بگوئید اره و میخ و چکش و غیره، آیا هیچ سودی دارد؟! ولی وقتی بلند شوید و اره و چکش و میخ را بجوئید و با تلاش صندلی را بسازید، آن وقت کار حل شده است، و تازه وسیله باید در دسترس باشد، نه اینکه مرده و در برزخ باشد و یا غائب باشد، وسیله نماز و روزه و زکات هستند که با آنها می توانید به خداوند تقرب بجوئید، و همیشه هم در دسترس هستند خداوند در سوره یوسف/۴۰ می فرماید: ﴿مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ۚ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾. «آنچه غیر از خدا می پرستید اسماء (بی حقیقت و الفاظ بی معنی) است که شما خوتان و پدرانانتان ساخته اید، خدا هیچ نشانه (الهیّت و کمترین اثر خالقیت در آن خدایان باطل) ننهاد، حکم تنها از آن خداست، و فرمود که جز آن ذات پاک یکتا کسی را نپرستید، این آئین محکم است، لیکن اکثر مردم از جهالت براین حقیقت آگه نیستند».

در مورد تفسیر قرآن

در مورد تفسیر قرآن باید بگوئیم: بهترین تفسیر آیات قرآن تفسیر آیه با آیه می باشد، یعنی یک آیه را با دیگر آیات قرآن تفسیر کنیم، «والقرآن یفسر بعضه بعضاً» یعنی قسمتهایی از قرآن بیانگر قسمتهای دیگر می باشد، اولین دانشمند اسلامی که در تاریخ بدین موضوع اشاره داشته است شیخ الاسلام ابن تیمیه بوده است، در کتاب مقدمه فی أصول التفسیر (لبنان، دار مکتبة الحیة، ۱۹۸۰م) بیان نموده است.

حال فکر می کنید قبل از شیخ الاسلام ابن تیمیه چه کسی به این موضوع اشاره داشته است؟ بله، قبل از او حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه در خطبه ۱۳۳ فرموده: «وَيَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ، وَيَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ...» یعنی: آیات قرآن بعضی از آن بعضی دیگر را تفسیر می کند، و پاره ای بر پاره دیگر گواهی دهد. همینطور در خطبه ۱۸ نیز فرموده: «أيا خدای سبحان دین کاملی فرستاد، پس پیامبر صلی الله علیه و آله در ابلاغ آن کوتاهی ورزید در حالی که خدای سبحان می فرماید ما در قرآن چیزی را فروگذار نکردیم و فرمود در قرآن بیان هر چیزی است و یاد آور شد که بعض قرآن گواه بعض دیگر است، و اختلافی در آن نیست، پس خدای سبحان فرمود اگر قرآن از طرف غیر خدا نازل می شد اختلافات زیادی در آن می یافتند».

پس حتی در تفسیر قرآن نیز حضرت علی علیه السلام و شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمتهما الله در یک مسیر هستند، و البته از پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در مورد تفسیر آیه با آیه نیز حدیث می باشد، مثل سوره انعام آیه ۸۲ که در صحیح بخاری و صحیح مسلم از ابن مسعود نقل شده که چون آیه نازل شد بر اصحاب گران آمد و گفتند: کدام یک از ماست که در حق خویش ظلم نکرده باشد و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چنین نیست که شما پنداشته اید آن ظلم در اینجا همانند آن است که لقمان با فرزندش می گوید: ای پسر، به خدا شرک میاور که شرک ظلمی بزرگ است (لقمان/۱۳). و علی و ابن تیمیه هم هر دو شاگردان مکتب نبی اکرم صلی الله علیه و آله می باشند، و هر دو قرآن را به خوبی می فهمیده اند ولی شیعیان در تفسیر آیات قرآن بیشتر پیرو احادیث خرافی مجلسی و کلینی هستند، همانطور که حضرت علی علیه السلام در خطبه ۸۷ نهج البلاغه در وصف عالم نمایان فرموده: «قرآن را بر امیال و خواسته های خود تطبیق می دهد و حق را به هوس های خود تفسیر می کند». و در خطبه ۱۷ نیز فرموده: «و مردی که مجهولاتی به هم بافته و در میان انسانهای نادان امت جایگاهی پیدا کرده» و در همان خطبه فرموده: «آدم نماها او را عالم نامیدند که نیست و چیزی را بسیار جمع آوری می کند که اندک آن به از بسیار است (مثل بسیاری از احادیث بحارالانوار و کافی) و دانش و اطلاعات بیهوده فراهم آورد». و در همان خطبه نیز فرموده: «روایات را بدون آگاهی نقل می کند چون تندبادی که گیاهان خشک را بر باد دهد روایات را زیر و رو می کند که بی حاصل است». و نیز فرموده: «و جز راه

و رسم خویش مذهبی را حق نمی داند (مثل شیعیان که فقط خود را بر حق می دانند) و در میان آنها کالایی خوارتر از قرآن نیست، اگر آن را آنگونه که باید بخوانند و متاعی سود آورتر از قرآن نیست، اگر آن را تحریف کنند (مثل آخوندهای دیو سیرتی که بالای هر منبری نشسته اند و یک حدیث جعلی را به هزار آیه از قرآن تحمیل می کنند)».

در مورد صحابه

در مورد صحابه شیخ الاسلام ابن تیمیه در کتاب العقیده الواسطیه گفته است: از اصول اعتقاد اهل سنت و جماعت این است که قلب و زبانش را در مورد صحابه پیامبر ﷺ سالم نگاه دارد، در سوره حشر/۱۰ نیز آمده است: ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ «کسانی که بعد از آنها (مهاجرین و انصار) آمدند و می گویند: پروردگارا، ما و برادرانمان را که در ایمان از ما سبقت گرفتند ببامرز، و در دلهایمان کینه ای نسبت به مومنین قرار مده، پروردگارا، تو مهربان و رحیمی». و باید از پیامبر ﷺ اطاعت شود که فرموده: «به یاران من ناسزا مگوئید، قسم به کسی که جان من در دست اوست اگر یکی از شما به اندازه کوه احد طلا در راه خدا صدقه دهد به اندازه پر کف آنها که در راه خدا صدقه داده اند نمی رسد و حتی نیمی از آن». و همینطور در منهاج السنه گفته است: «آیا آنکس که اصحاب رسول خدا ﷺ را دشنام داده و لعن نماید و با کتاب خدا مخالف می باشد^۱ و اعتنائی به اخبار صحیحه

۱- در قرآن نزدیک به صد آیه در مورد خشنودی خداوند از مهاجرین و انصار آمده است.

ندارد به نجات و امن سزاوارتر است و یا آنکه به وحی اقتدا نموده و با دوستی خویشان اطهار رسول خدا ﷺ به راه اصحاب رسول خدا ﷺ می رود؟ و شیخ الاسلام ابن تیمیه در مورد حضرت علی علیه السلام در کتاب منهاج السنه (۱۶۵/۸) نوشته است که: «فضیلت و ولایت و منزلت علی نزد خداوند بر همگان آشکاراست، و الحمد لله از راههای ثابت و به صورت یقین ما این مطلب را درک نموده ایم نه نیازی به دروغ هست و نه به روایاتی که صحت آن مشخص نشده است». و باز در منهاج السنه (۲۷۱/۷) نوشته: «دوست و گرامی داشتن علی بر هر مسلمانی واجب است همانگونه که دوست داشتن و حب امثال او بر هر مومنی واجب است».

حال نظر حضرت علی علیه السلام را در مورد صحابه می آوریم:

در مورد صحابه حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه خطبه ۹۷ خطاب به شیعیان زمان خودش فرموده: «هیچ یک از شما را همانند صحابه پیامبر نمی بینم». و در خطبه ۱۲۲ در مورد صحابه فرموده: «وقتی با پیامبر در جنگ و جهاد بودیم از آمدن هر مصیبت جز بر ایمان خود نمی افزودیم».

و در نامه ۲۸ در نهج البلاغه در پاسخ به معاویه که گفته بود برترینها در اسلام ابوبکر و عمر بوده اند فرموده: «چیزی را گفتم که اگر هم ثابت شود ربطی به تو ندارد و اگر هم نشود باز به تو ربطی ندارد (مثل شیعیان که این موضوع ربطی بدانها ندارد) و تو را با برتر و غیر برتر چه کار و آزاد شدگان را با مهاجرین اولیه چه کار». می بینید که حضرت علی در این نامه ابوبکر و عمر را جزء مهاجرین اولیه در اسلام دانسته، و حتی معاویه را از اظهار

نظر در مورد آنها منع کرده. و در مورد انصار نیز حضرت علی علیه السلام آنها را دوست داشته و فرموده: «به خدا سوگند آنها اسلام را پروراندند چنان مادری که فرزندش را پروراند، با توانگری با دست های بخشنده و زبانهای برنده و گویا» (نهج البلاغه حکمت ۴۶۵). ولی شیعیان می گویند: آنها باعث غصب خلافت و انحراف اسلام شده اند، و اگر خلفای قبلی غاصب بودند حضرت علی علیه السلام نمی فرمود: «بر آنان فرمانروایی حاکم شد که کارها را به پا داشت و استقامت ورزید تا دین استوار شد». (حکمت ۴۶۷ نهج البلاغه).

در اکثر کتب تاریخی مثل تاریخ طبری و تاریخ یعقوبی (که شیعه بوده) و یا حتی کافی و بحار الأنوار و تهذیب الأحکام شیخ طوسی (ج ۳ ص ۳۸۰) به صورت متواتر بیان شده است که ام کلثوم که ثمره ازدواج حضرت علی علیه السلام با حضرت فاطمه علیها السلام بوده است با رضایت حضرت علی به همسری عمر بن خطاب در آمده است که زید و رقیه نیز ثمره این ازدواج بوده اند، این مطلب که بسیار مورد آزار روحانیون شیعه است، و هیچ وقت آنرا بازگو نمی کنند و اگر هم کسی از آنها دلیل این ازدواج را بپرسد می گویند: حتما مصلحتی بوده!! یا حتما حضرت علی تقیه کرده!! و یا مثل کسانی چون مجلسی می گویند: یک زن جنی از جن های نجران به دستور حضرت علی خود را به شکل ام کلثوم در آورده، و حضرت علی او را به جای دختر خویش به عمر داده است!!! که پس از مدتی عمر متوجه این موضوع می شود و می خواهد که این امر را آشکار کند ولی همان موقع

کشته می شود و آن زن جنی هم میراث عمر را بر می دارد و با خود به نجران می برد!!! (فکر می کنم مجلسی فیلم تخیلی زیاد می دیده است)^۱. و آیا کسی به قاتل همسرش دختر همان همسر را می دهد؟!!!

پس داستان زدن درب به پهلوی فاطمه توسط عمر نیز دروغ است، و آیا حسن و حسین نیز اجازه ازدواج قاتل مادر خویش را با خواهر خویش می داده اند؟!!!، به طور کلی رابطه حضرت علی با حضرت ابوبکر و حضرت عمر و دیگر صحابه دوستانه بوده، و هیچ دشمنی و کینه ای بین آنان نبوده، در این موضوع نیز ابن تیمیه با حضرت علی در یک مسیر است، چون شیخ الاسلام ابن تیمیه نیز حضرت ابوبکر و حضرت عمر را دوست داشته، و همینطور دیگر صحابه را، ولی شیعه مسیری کاملاً جدا از حضرت علی دارد و از ابوبکر و عمر متنفر است، و آنها را غاصب و ظالم می داند، و تمامی صحابه را پس از رحلت پیامبر ﷺ مرتد می داند (البته به جز چند نفری که لطف کرده اند و آنها را قبول کرده اند مثل سلمان و ابوذر و مقداد)^۲.

۱- حدیث فوق یا بهتر است بگوییم: افسانه فوق در بحارالانوار ج ۴۲ ص ۸۸ آمده که سلسله روایت آن به واسطه افراد مجهولی چون جذعان بن نصر و محمد بن مسعود و محمد بن حمویه مخدوش است، و متن آن نیز برای نویسندگان فیلمهای هالیوود خوب است.

۲- در جلد هشتم بحارالانوار چاپ تبریز به نقل از رجال کشی آمده است: عن أبي بكر الحضرمي، قال أبو جعفر: ارتد الناس إلا ثلاثة نفر: سلمان وأبوذر ومقداد.

همینطور حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه خطبه ۲۲۸ از عمر تعریف و تمجید کرده است و فرموده: «خدا فلانی را بیمارزد و او را پاداش خیر دهد که کجی ها را راست کرد و بیماری ها را درمان و سنت پیامبر را به پا داشت و فتنه ها را پشت سر گذاشت، با دامن پاک و عیبی اندک در گذشت، به نیکی های دنیا رسیده، و از بدی های آن رهایی یافت، وظائف خود نسبت به پروردگارش را انجام داد، و چنانکه باید از کیفر الهی ترسید خود رفت و مردم را پراکنده بر جای گذاشت که نه گمراه راه خویش شناخت، و نه هدایت شده به یقین رسید». این سخنان حضرت علی علیه السلام به مذاق شیعیان خوشایند نیست، و در بسیاری از نهج البلاغه ها که در ایران است در خطبه ۲۲۸ آورده که این صحبت های حضرت علی در مورد سلمان فارسی (یا مالک اشتر) بوده است، ولی در اول خطبه می خوانیم که «الله بلاد فلان» که منظور حضرت علی علیه السلام کشورهای فتح شده توسط حضرت عمر رضی الله عنه می باشند. ما نمی دانیم سلمان فارسی کدام کشور را فتح کرده است؟! و تازه، در اکثر نسخ قدیمی آمده که این خطبه در مورد عمر بن خطاب است.

حضرت علی رضی الله عنه همیشه به حضرت عمر رضی الله عنه مشورت می داده است، و خیرخواه او بوده که نمونه آن در نهج البلاغه خطبه ۱۳۴ و خطبه ۱۴۶ می باشد.

دو تن از دختران پیامبر صلی الله علیه و آله با نام های رقیه و ام کلثوم همسران حضرت عثمان رضی الله عنه بوده اند، البته پس از فوت یکی، پیامبر صلی الله علیه و آله دیگری را باز به او

داده است، به همین دلیل هم او لقب ذی النورین دارد، و ام المومنین عایشه رضی الله عنها همسر پیامبر صلی الله علیه و آله نیز دختر حضرت ابوبکر رضی الله عنه بوده است، و همینطور ام المومنین حفصه رضی الله عنها دختر حضرت عمر رضی الله عنه بوده است، و مگر در اسلام نیامده که با هم کفو خود ازدواج کنید؟ و اگر به عقیده شما این افراد اینقدر ظالم بوده اند پس چرا پیامبر صلی الله علیه و آله آنقدر آنها را به خود نزدیک می کرده؟ و بدانها دختر می داده؟ و یا از آنها دختر می گرفته است؟ چون از اسباب به خلافت رسیدن ابوبکر و عمر یا عثمان نیز همین نزدیک بودن آنها به پیامبر صلی الله علیه و آله بوده، پس شما به پیامبر نیز ایراد بگیرید که چرا باعث رسیدن آنان به خلافت شده، و لابد مسبب اصلی بوده است. بعضی خرافیون شیعه به مردم می گویند: عثمان دختران پیامبر صلی الله علیه و آله را کتک می زده است و باعث مرگ آنان شده است!، در جواب این ابلهان می گوئیم: مگر پیامبر صلی الله علیه و آله نفرموده است که انسان عاقل از یک سوراخ دو بار گزیده نمی شود؟ پس چطور وقتی عثمان باعث مرگ دختر اول او شده است باز دختر دوم را هم به او داده است!!

در خطبه ۵۶ نیز در مورد خود و صحابه در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده: «به جانم سوگند، اگر ما در مبارزه مثل شما بودیم هرگز پایه ای برای دین استوار نمی ماند و شاخه ای از درخت ایمان سبز نمی گردید». پس چقدر شیعه بی انصاف است که اصحابی را که باعث استوار شدن پایه های دین اسلام شدند غاصب و ظالم و مرتد می داند، و از آنها قدر دانی که نمی کند، بلکه نفرت آنها را نیز دارند، شیعیان از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله فقط ابوذر و

سلمان و عمار و چند تن دیگر را می شناسند که تعدادشان از انگشتان دست تجاوز نمی کند، و البته عمر و ابوبکر و عثمان را نیز برای لعن کردن می شناسند^۱، البته در مورد اهل بیت نیز اطلاعاتی ندارند و تنها چیزی که یک شیعه از حضرت فاطمه می داند این است که درب خانه توسط عمر به پهلوی او زده شده است و به او ظلم شده است، و از امام حسین نیز فقط بریده شدن سر او در کربلا را می دانند و از حضرت علی نیز فقط خلافت الهی او را که توسط دیگران غصب شده است می دانند، و از امام رضا هم ضامن آهو شدن او را می دانند، یا یک سری خرافات دیگری را که غالیان به امامان نسبت داده اند می دانند که ای کاش نمی دانستند^۲. البته نباید هم اهل بیت و اسلام واقعی را بشناسند، چون ممکن است متوجه مسائلی شوند که به صلاح خیلی ها نیست.

۱- در مورد ابوبکر پیامبر ﷺ فرموده: خداوند مرا به سوی شما مبعوث کرد، شما گفتید تو دروغ می گویی، اما ابوبکر گفت راست می گوید، و مرا با جان و مالش یاری داد. (صحیح بخاری، فضائل الصحابة)، و در مورد عمر نیز فرموده: بارخدا، هر یک از این دو مرد عمر بن خطاب و ابوجهل را بیشتر دوست داری، اسلام را بوسیله او کمک کن. (ترمذی کتاب المناقب، عمر بن خطاب حدیث ۳۶۸۱)، و در مورد عثمان فرموده: آیا از مردی حیا نکنم که فرشتگان از او شرم می کنند. (مسلم ۲۴۰۱)

۲- اگر به یکی از ایشان بگویی یک حدیث از یکی از امامان بگو نمی تواند که بگوید، البته احادیث خرافی را می گوید و تنها کاری که یاد گرفته اند گریه و زاری و لعن و نفرین است، و با شناخت اسلام واقعی کاری ندارند (البته نمی گذارند کاری داشته باشند).

و از نظر شیعه حاصل بیست و سه سال زحمات پیامبر ﷺ فقط چند تن شده، و بقیه از بدترین افراد هستند و اسلام هم توسط همان چند نفر پیشرفت کرده است، و بقیه هیچ کاره بوده اند. حضرت علی علیه السلام در خطبه ۱۸۲ نیز در یاد اصحاب فرموده: «کجا هستند برادران من که بر راه حق رفتند و با حق در گذشتند، کجاست عمار و کجاست پسر تیهان (مالک بن تیهان انصاری) و کجاست ذوالشهادتین (خزیمه بن ثابت که پیامبر شهادت او را دو شهادت دانست)».

و در حکمت ۴۳ در مورد خباب بن ارت که از مسلمین صدر اسلام و از اصحاب پیامبر ﷺ بوده است فرموده: «خدا خباب بن ارت را رحمت کند با رغبت مسلمان شد و از روی فرمانبرداری هجرت کرد و با قناعت زندگی گذراند و از خدا راضی بود و مجاهد زندگی کرد (خاباب بن ارت در سال ۳۷ هجری درگذشت، و در مکه مشرکین پشت او را داغ می کردند و شکنجه اش می دادند)».

روحانیون و علمای شیعه برای مرتد نشان دادن صحابه و اینکه آنها خلافت الهی را پس از وفات پیامبر ﷺ غصب کرده اند مرتب به این حدیث اشاره می کنند که در روز قیامت پیامبر ﷺ سراغ اصحاب خویش را می گیرد و می پرسد: آنها کجایند؟ که در جواب به او خطاب می شود: تو نمی دانی آنها (صحابه) بعد از تو چه کار کردند و آنها پس از رحلت تو مرتد شدند، در جواب می گوئیم: شما نمی توانید به این حدیث استناد کنید، چونکه:

مگر شما ادعا ندارید که پیامبر ﷺ و امامان پس از رحلت نیز از احوال این جهان مطلع هستند؟ و برای همین به زیارت قبور ایشان می روید و از آنها کمک می جوئید و خواسته‌های خود را بدانها می گوئید و آنها را همه جا حاضر و ناظر می دانید و در هر جا که هستید آنها را صدا می زنید، پس چطور شد که در این حدیث پیامبر ﷺ از اتفاقات پس از رحلت خودش نیز خبر ندارد و حتی از اعمال صحابه خود آگاهی ندارد؟!!!

مگر شما نمی گوئید حضرت فاطمه (س) به کسانی که به او ظلم کردند فرموده: شکایت شما را به پیش پدرم می برم، پس چطور پیامبر ﷺ خبر نداشته است؟!!

و تازه در حدیث آمده است که تو نمی دانی که اصحاب تو چه کارهایی کردند، شما از کجا فهمیدید منظور از اصحاب ابوبکر و عمر بوده اند؟! چون تعداد اصحاب فراوان بوده است، شاید منظور کسانی دیگر از اصحاب باشند.

و چرا وقتی پیامبر ﷺ این حدیث را فرموده است صحابه در مورد آن یاران مرتد از او سوالی نکرده اند؟!! و اگر هم پرسیدند پس شاید کسانی دیگر بوده اند نه مهاجرین و انصار و سابقون در اسلام، و آیا پیامبر ﷺ در آن دنیا این حدیثی که گفته را فراموش می کند و باز سراغ یارانش را می گیرد؟!!

و شما از کجا می دانید منظور حدیث از اینکه تو نمی دانی یارانت بعد از تو چه کار کردند، غصب خلافت توسط آنان بوده است؟!! ممکن است

منظور خیلی کارها و خطاهای دیگری بوده است که آنها انجام داده اند، چون غصب خلافت فقط مورد نظر شماست، و هنوز هم نتوانسته اید آن را ثابت کنید.

مسئله عصمت

یکی دیگر از اشتباهات شیعه، دادن مقام عصمت به حضرت علی علیه السلام و امامان دیگر است، در صورتیکه حتی در قرآن عصمت انبیاء هم ذکر نشده، و تنها می توان گفت: انبیاء در آوردن وحی و تبلیغ دین و رسالت معصوم بوده اند ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ﴾ سوره قمر: ۴۲ ولی در موارد دیگر از جمله امور دنیوی معصوم نبوده اند، ولی به محض ارتکاب عملی اشتباه از طریق وحی مطلع و آگاه می شده اند که موارد آن در قرآن بسیار است، مثل آیات نازل شده در ابتدای سوره عبس که پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی آن نابینا (عبد الله بن ام مکتوم رضی الله عنه) به پیش او آمد چهره درهم کشید و پاسخ او را نداد و او ناراحت به بیرون برگشت که ناگهان وحی به صورت خطاب تند به پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و او را از خطایی که کرده بود آگاه کرد؛ همینطور در ابتدای سوره تحریم که خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله آمده: چرا چیزی را که خدا برای تو حلال کرده حرام کردی؛ و در سوره توبه/۴۳ خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله آمده: خدا تو را ببخشد چرا قبل از اینکه دروغگو از راستگو بر تو معلوم

شود بدانها اجازه دادی؛ و همینطور در سوره احزاب/۳۷ خطاب به پیامبر ﷺ آمده: از خدا سزاورتر بود بترسی تا از خلق؛ و همینطور در سوره کهف/۲۴/۲۳ که خطاب به پیامبر ﷺ آمده: مگو کاری را فردا انجام می‌دهم و ان شاء الله بگو؛ و همینطور در موردی که نباید پیامبر ﷺ و مومنین بر میت منافقین نماز می‌خواندند و نباید برای آنها طلب آمرزش می‌کردند (توبه/۱۱۳)؛ همینطور در مواردی که حضرت موسی علیه السلام با آن مرد عالم (بعضی می‌گویند: خضر، ولی نامی از خضر در آیات نیست) همسفر شد و قرار بود به کارهایی که او انجام می‌دهد اعتراض نکند ولی حضرت موسی هر بار اعتراض کرد تا سه مرتبه و در آخر هم از یکدیگر جدا شدند (مثل اعتراض به شکستن کشتی توسط او یا کشتن پسر بچه) که در سوره کهف شرح آن آمده است؛ همینطور در مورد حضرت داود علیه السلام که به اشتباه در مورد دو نفری که پیش او آمدند قضاوت نمود که البته امتحان شد، و فوری به درگاه خدا توبه نمود که در سوره ص/۲۱/۲۲/۲۳/۲۴ آمده است؛ و اما در مورد امامان دیگر وحی بدانها نمی‌شود تا از خطای خود مطلع شوند، البته شیعه معتقد به قطع وحی نیست، و می‌گوید: پس از رحلت پیامبر ﷺ باز جبرئیل فرود می‌آمده، و گویا مسئله خاتمیت را قبول ندارند، البته وقتی با ایشان مسئله خاتمیت را مطرح کنی می‌گویند: ما قبول داریم ولی در واقع چنین نیست، حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه خطبه ۱۳۳ فرموده: «خداوند با فرستادن پیامبر ﷺ وحی را ختم کرده است» و در خطبه ۲۳۵ به هنگام غسل دادن پیامبر ﷺ فرموده: «با مرگ تو رشته پیامبری و فرود آمدن پیام و

اخبار آسمانی گسست». و اما در مورد عصمت حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه نامه ۷۱ به مندربن جارود عبدی فرموده: «همانا شایستگی پدرت مرا نسبت به تو فریب داد و گمان کردم همانند پدرت می باشی و راه او را می روی». همینطور در خطبه ۷۸ حضرت علی علیه السلام در دعا از خداوند طلب عفو و بخشش کرده است، حال علمای شیعه می گویند: اینکار حضرت برای تعلیم دعا به ما بوده تا ما یاد بگیریم، قابل توجه است که عبدالله بن عباس که از یاران نزدیک امام بوده برای او قائل به عصمت نبوده است، و در مورد طریقه عزل معاویه با حضرت علی علیه السلام مخالف بوده، و به حضرت علی پیشنهاد می دهد که معاویه را نگه دار و پس از آرام شدن مملکت او را عزل کن (تاریخ طبری ج ۶ ص ۳۰۸۹) که حضرت علی قبول نمی کند و در پاسخ می گوید: بر تو است که رای خود را به من بگویی، و من باید پیرامون آن بیندیشم، آنگاه اگر خلاف نظر تو فرمان دادم باید اطاعت کنی. (نهج البلاغه حکمت ۳۲۱).

و در خطبه ۲۱۶ فرموده: «پس از گفتن حق یا مشورت دادن به من خودداری نکنید زیرا خود را از آن که اشتباه کنم مصون نمی دانم مگر آنکه خداوند مرا حفظ کند».

در مقابل این خطبه شیعه دوباره دست به تاویل می زند و می گوید: امام در خیلی از امور مشورت می کرده است، و نظر بقیه را اجرا می کرده که در بعضی اوقات نتیجه آن خیانتکار شدن بعضی از والیان می شده است، و امام همیشه از علم غیب خود استفاده نمی کرده است!!! و در شرایطی مجاز

نبوده از آن استفاده کند!!! در جواب می گوئیم: پیامبر ﷺ طبق آیات بسیاری از قرآن مثل اعراف / ۱۸۸ علم غیب نداشته است، و در همین آیه آمده که اگر علم غیب داشتم حتما از آن استفاده می کردم، حال چرا علی علم غیب داشته ولی استفاده نکرده؟! و پیامبران در هنگام خطا توسط وحی مطلع می شده اند، حال چطور پس از ختم وحی (خاتمیت) باز به امامان وحی می شود؟! و تازه علم غیبی که از آن استفاده نشود و به کار حکومت و مردم نیاید چه فایده ای دارد؟! اگر به قول شما حضرت علی از علم غیب خود استفاده نکرده و در نتیجه باعث خیانتکار شدن والیان و سست شدن و انحراف حکومت اسلامی شده، پس فرق او با عمر و ابوبکر چیست؟! شما آنها را نیز فاقد علم غیب می دانید و می گوئید: صلاحیت حکومت را نداشته اند و باعث انحراف اسلام شده اند، پس هیاهوی شما برای دادن خلافت به علی چیست؟! و مگر علم غیب، نوار یا سی دی می باشد تا بخواهد به آن رجوع کند؟! و آن را به کار گیرد.

یا می گویند: حضرت علی فرموده: خود را مصون از خطا نمی دانم مگر آنکه خدا مرا حفظ کند، و خدا او را حفظ می کرده چون او دارای عصمت بوده است، در جواب می گوئیم: این در مورد همه است، و خدا هر کس را حفظ کند از خطا مصون خواهد ماند، و اگر حضرت علی دارای عصمت بود و هرگز به هیچ عنوان خطایی نمی کرد، دیگر گفتن این جمله بی معنا بود که به من مشورت دهید چون خود را مصون از خطا نمی دانم مگر

اینکه خدا مرا حفظ کند، و این را کسی می گوید که ممکن است خطا بکند و مشورت بخواهد.

حضرت علی علیه السلام در خطبه ۹۰ نیز فرموده: «پس از محمد صلی الله علیه و آله حجتی نیست» و نگفته که من خودم حجت الهی هستم.

پس در مورد عصمت هم حضرت علی علیه السلام چنین ادعایی نداشته، و شیخ الاسلام ابن تیمیه نیز در مورد او چنین نظری نداشته، و در مورد او غلو نمی کرده است، گاهی مردم فکر می کنند غلو تنها دادن مقام خدایی به امامان است. و اگر بدانها بگویی: غلو نکنید، می گویند: ما هرگز غلو نکرده ایم، و خدا را جدا از امامان به عنوان پروردگار جهان قبول داریم، و درست همان خدایی را قبول دارند که مشرکین مکه هم قبول داشته اند، در سوره مومنون ۸۹/۸۷/۸۵/۳۸/ و عنکبوت ۶۳/۶۱/ و لقمان ۲۵/ و زمر ۳۸/ و زخرف ۸۷/ آمده که وقتی در مورد آفریدگار جهان و خداوند از آنها سوال می شده مشرکین می گفته اند: همانا خدا آفریدگار جهان است، ولی چون قائل به واسطه برای خداوند بوده اند که در سوره های زمر ۳/ و یونس ۱۸/ و احقاف ۲۸/ آمده است بنابراین مشرک خوانده شدند.

شیعیان باید بدانند که غلو تنها به معنی علی را جای خدا گذاشتن نیست، و این که دیگر غلو نیست، بلکه بزرگترین درجه از شرک و کفر است، و غلو یعنی اینکه صفتی را که در پیامبر و یا امام نبوده برای او قائل باشی مثل همین عصمت یا علم غیب یا معجزات عجیب و غریبی که برای امامان ثبت شده است، یا تعریف و تمجیدهایی که در مورد آنها شده که

مثلاً اگر ما نبودیم خداوند عبادت نمی شد و باران نمی بارید و آسمان به زمین می افتاد و رزق بندگان قطع می شد و آبهای شیرین ولایت ما را قبول کردند ولی آبهای شور قبول نکرده اند و برای همین شور شدند!!! و یا می شنوی که می گویند: گوشت گوسفندی را دور حرم امام حسین علیه السلام چرخانده اند و بعد دیگر آن گوشت پخته نمی شده است، چرا؟ چون دیگر به آتش حرام شده است!! بخاطر اینکه دور قبر امام حسین چرخیده است!! پس آتش جهنم هم در آن جهان بر ما حرام می شود، چون هر روز قبر حسین را طواف می کنیم!!! یا اینکه هر کس قطره ای اشک در عزای حسین ریخت در آن جهان امام حسین شفاعت او را می کند!! یا وقتی که امامی به دنیا می آید به سجده می رود و فلان سوره را هم می خواند!! و صدها خرافات دیگر که همگی ساخته و پرداخته غالیان است.

مسئله خلافت و امامت

در مورد دستور جانشینی بلافصل پیامبر صلی الله علیه و آله از جانب خداوند، هرگز حضرت علی علیه السلام چنین ادعایی نکرده، و احادیثی هم که چنین چیزی در آن است، جعلی هستند، و شیخ الاسلام ابن تیمیه نیز در منهاج السنه موارد بسیاری را ذکر کرده؛ به طور مثال گفته: اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر خم قصد تعیین خلیفه داشت باید صریحاً می گفت: علی خلیفتی بعد وفاتی. و

این امر عظیم را آشکارا بیان می کرد و حال آنکه نکرده است^۱. به علاوه، لازم بود خلافت علی را در مراسم حجه الوداع که خطبه خواند و تبلیغ را در آن تمام نموده بیان می کرد در حالیکه در آن مراسم نفرمود و در روز ۱۸ ذی الحجه که کلماتی در دوستی علی بیان نمود اکثر مردم حضور نداشتند. و در جایی دیگر نیز گفته: اگر عمر در هنگام رحلت می دانست که برای علی به واسطه نصی یا به اولویتی حقی در خلافت است هر آئینه او را به خاطر توبه و طلب رضای خداوند مقدم می داشت، و عادتاً چنین نیست که مرد وقت لقاء الله کاری کند که موجب عقاب او شود، کاری که نه نفع دنیا دارد و نه آخرت. به اضافه ما می گوییم: به گمان شما اگر علی نبود عمر هلاک می شد، کسی که در کمال اقتدار خود اقرار به فضل علی کرده چگونه در حال ممات با او دشمنی می کند؟! و در جایی دیگر نیز گفته: مختصر اینکه اهل سنت خلافت علی را حق می دانند و او را امام راشد می شمرند و اگرچه بسیاری از مسلمین با او بیعت نکردند زیرا اعتبار به اهل

۱- معنای کلمه مولی که در حدیث غدیر خم می باشد، فقط با قرینه آن و در جمله مشخص می شود، و قرینه اش را پیامبر ﷺ آورده که دوستی می باشد، و اما در قرآن نیز آشکارترین معنای آن همان دوستی است، در سوره های البقرة / ۲۸۶، الأحزاب / ۵، التحريم / ۴، الحج / ۷۸/۱۳، محمد / ۱۱، الأنفال / ۴۰، التوبة / ۵۱، آل عمران / ۱۵۰، الدخان / ۴۱ که مولی و جمع آن موالی به معنی دوست آمده است.

حل و عقد است و در زمان او، اهل حل و عقد مهاجرین و انصاری بودند که با او بیعت نمودند.

حال سخنان حضرت علی علیه السلام را در مورد خلافت می بینیم؛ حضرت علی در نهج البلاغه نامه ۶ به معاویه فرموده: «همان کسانی با من بیعت کردند که با ابوبکر و عمر و عثمان با همان شرایط بیعت کردند، پس آنکه در بیعت حضور داشته نمی تواند خلیفه ای دیگر انتخاب کند، و آنکه غایب بوده نمی تواند بیعت مردم را نپذیرد. همانا شورای مسلمین از آن مهاجرین و انصار است». در مقابل این نامه علمای شیعه دوباره دست به تاویل و بازی با کلمات می زنند و می گویند: در این نامه حضرت علی با زبان خود معاویه با او صحبت می کرده است! چون معاویه امامت او از جانب خدا را قبول نداشته، و شورای مسلمین را قبول داشته، پس امام هم به شورای مهاجرین و انصار اشاره کرده است.

ما نمی دانیم چرا هر چه در احادیث و تاریخ به نفع شیعه است آنها فوری آن را می پذیرند، ولی هرچه به ضرر آنهاست فوری شروع می کنند به تاویل و تغییر دادن معنا و مفهوم آن، آیا به راستی اصول دین خدا نیازی به تاویل دارند، و اگر واقعاً در مسائلی که شیعیان مطرح می کنند حق دارند پس چرا اینقدر در اثبات آنها توضیحات لازم است؟!

در حدیث غدیر خم هزاران سفسطه به کار می بندند تا معنای خلافت را از کلمه مولی در آورند، چرا در اصول دیگر مثل توحید و معاد و نبوت چنین چیزهایی نیست، و همه آنها را قبول دارند؟

شیعه خواهد گفت: این امر برای امت اسلامی بوده، و برای همین خداوند امامت را به طور صریح بیان نکرده!!!!

آیا خداوند در مورد آخرین کتاب و آخرین فرستاده چنین کاری می کند؟ یا اینکه حجت را بر بندگان تمام می کند تا در آن دنیا بهانه ای نداشته باشند؟

در نامه حضرت علی علیه السلام به معاویه نیز همین قضیه صدق می کند، و علمای شیعه معنای آن را به میل خود تغییر می دهند، در صورتیکه در نامه به طور صریح حضرت علی علیه السلام انتخاب خلیفه را به دست شورای مهاجرین و انصار دانسته، و اگر حق با شیعه بود می فرمود: من طبق آیه قرآن و از جانب خداوند و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در غدیر خم خلیفه شده ام، و صد هزار نفر هم با من بیعت کردند، و چرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با زبان ابوجهل و ابولهب با آنها صحبت نکرد؟ و به طور صریح گفت: من از جانب خدا برای هدایت مردم و نابودی بتها آمده ام، اگر واقعاً امامت از سوی خدا بوده نباید در تبلیغ آن کوتاهی کرد، تازه در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شرایط بسیار سخت تر و تعداد یاران او کمتر بوده تا در زمان حضرت علی که خود خلیفه بوده است، و از همه اینها گذشته، گیریم که در این نامه حضرت علی با زبان خود معاویه صحبت کرده، اما حضرت علی علیه السلام همین سخنان را در مدینه نیز خطاب به تمامی مردم گفته است، آیا آنجا هم داشته در پرده سخن می گفته؟!، در نهج البلاغه در خطبه ۱۷۳ در مورد ویژگیهای رهبر اسلامی فرموده: «اگر شرط انتخاب رهبر حضور تمامی مردم باشد هرگز راهی برای

تحقق آن وجود نخواهد داشت، بلکه آگاهان دارای صلاحیت و رای و اهل حل و عقد رهبر و خلیفه را انتخاب می کنند که عمل آنها نسبت به دیگر مسلمانان نافذ است، آنگاه نه حاضران بیعت کننده حق تجدید نظر دارند و نه آنان که در انتخابات حضور نداشتند حق انتخابی دیگر خواهند داشت».

می بینید که همان سخنانی که در اینجا می باشند خطاب به معاویه نیز در نامه ۶ آمده بود و حضرت علی علیه السلام به مردم حقیقت را گفته است همانطور که در خطبه ۱۵۴ در مورد شرایط رهبری فرموده: «پس باید امام و راهنمای مردم به مردم راست بگوید و راه خرد پیماید و از فرزندان آخرت باشد که از آنجا آمده و بدانجا خواهد رفت» ولی شیعه می گوید امام تقیه کرده و یا به زبان مردم سخن گفته و...

حضرت علی علیه السلام در خطبه ۹۲ فرموده: «مرا واگذارید و دیگری را به دست آرید». و فرموده: «من وزیر و مشاور باشم بهتر است تا خلیفه و حاکم (یعنی تا کنون مشاور و وزیر خلفا بوده ام)». در اینجا باز عالم شیعی می گوید: منظور حضرت علی از اینکه مرا رها کنید این بوده که شما توان عدل مرا ندارید؛ در جواب می گوئیم: چرا پیامبر صلی الله علیه و آله به کفار و مشرکین مکه این جملات را نگفت؟!!!!

طبق این عقیده پیامبر صلی الله علیه و آله هم باید به اهالی مکه می گفته: شما تحمل قوانین سخت اسلام را ندارید، و توان از بین بردن بتهایی که اجداد شما می پرستیده اند را ندارید، و تحمل خواندن نماز در پنج وقت را ندارید، یا تحمل یک ماه روزه داری یا دادن زکات و یا بقیه قوانین اسلام؛ مگر

حضرت علی علیه السلام می خواسته چکار بکند؟!، کارهایی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در همان ابتدای بعثت با آن فرهنگ جاهلیت و تعصب مردم انجام داد بسیار سخت تر بود، و اگر واقعاً خلافت حضرت علی علیه السلام واجب بوده نمی فرمود: مرا رها کنید و دیگری را به دست آورید، بلکه خود در اجرای آن تلاش می نمود؛ در خطبه ۱۳۷ فرموده: «شما مردم برای بیعت به سوی من روی آوردید همانند مادران تازه زاییده که به طرف بچه های خود می شتابند و پیایی فریاد می کشیدید بیعت بیعت، من دستان خویش فرو بستم اما شما به اصرار آن را گشودید، من از دست دراز کردن سرباز زدم و شما دستم را کشیدید».

اگر دستوری از جانب خدا بوده و خلافت واجب بوده چرا حضرت علی علیه السلام فوری بیعت نکرده و از آن سرباز زده است؟

حضرت علی علیه السلام در خطبه ۲۲۹ فرموده: «دست مرا برای بیعت می گشودید و من می بستم، شما آن را به سوی خود می کشیدید و من آن را می گرفتم». و در خطبه ۹۰ فرموده: «پس از محمد صلی الله علیه و آله و سلم حجتی نیست».

حضرت علی علیه السلام دائماً از خلافت بیزاری می جسته و می فرموده: که خلافت از آب بینی بزغاله ای برای من کم ارزش تر می باشد (خطبه ۳) و یا از لنگه کفشی برای من کم ارزش تر است.

اگر خلافت امری الهی و از سوی خداوند می بود حضرت علی علیه السلام در مورد آن چنین سخنانی نمی گفت، همانطور که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز هیچگاه در مورد نبوت خویش چنین سخنانی نگفت.

در خطبه ۶۷ نهج البلاغه آمده که حضرت علی علیه السلام در مورد ماجرای سقیفه از یارانش پرسید که انصار در سقیفه چه گفتند؟ و پاسخ شنید که انصار گفتند: زمامداری از ما و رهبری از شما مهاجرین انتخاب گردد، پس حضرت علی علیه السلام فرمود: چرا با آنها به این سخن رسول خدا استدلال نکردید که آن حضرت درباره انصار سفارش فرمود: با نیکان آنها به نیکی رفتار کنید و از بدکاران آنها درگذرید که یارانش پرسیدند: چگونه این سخن آنها را از زمامداری و خلافت دور می کرد؟ که حضرت علی علیه السلام فرمود: اگر زمامداری و حکومت در آنان بود سفارش کردن در مورد آنها معنایی نداشت.

حال ما در اینجا طبق گفته خود حضرت علی علیه السلام می گوئیم: اگر خلافت فقط منحصر به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است، پس چرا اینقدر پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد اهل بیت سفارش می کرده است؟ (شیعه نیز دائم به این سفارشات اشاره دارد) اگر خلافت در بین اهل بیت می بود سفارش مکرر در مورد آنها معنایی نداشت؛ و به طور مثال، ممکن بود مردم در غدیر خم یا جاهایی که شیعه معتقد است علی به عنوان خلیفه بلافصل معرفی می شده است به پیامبر صلی الله علیه و آله بگویند: تو می بایست سفارش ما را به علی بکنی نه سفارش او را به ما، چون او پس از تو خلیفه و حاکم بر ما خواهد شد پس طبق این سخن حضرت علی علیه السلام نتیجه می گیریم که دستوری از سوی خداوند یا پیامبر صلی الله علیه و آله بر مبنای خلافت در اهل بیت نبوده است، و شما نیز نمی توانید سخن حضرت علی علیه السلام را قبول نکنید.

در خطبه ۲۰۵ در جواب طلحه و زبیر فرموده: «به خدا سوگند من به خلافت رغبتی نداشته و به ولایت بر شما علاقه ای نشان نمی دادم، و این شما بودید که مرا به آن دعوت کردید و آن را بر من تحمیل کردید».

آیا کسی نبوت حضرت محمد ﷺ را بر وی تحمیل کرده بود؟ یا خود پیامبر ﷺ از جانب خدا مامور بدان بود؟، پس چرا حضرت علی علیه السلام در این جا نسبت به خلافت الهی فرموده: علاقه ای بدان نداشتم، و شما آنرا بر من تحمیل کردید؟ پس نتیجه می گیریم که دستوری از جانب خداوند نبوده، و گر نه اولین مقصر خود حضرت علی می شود که در گرفتن آن کوتاهی کرده، و شما مطمئن باشید اگر دستوری از جانب خداوند بود حضرت علی علیه السلام اجازه نمی داد احدی آنرا پایمال کند، و همینطور اصحاب پیامبر ﷺ آن دستور را انجام می دادند، و به کسی اجازه نافرمانی در امر الهی را نمی دادند.

در جلد ۱ کافی کتاب العقل والجهل حضرت صادق علیه السلام فرموده: «حجة الله على العباد النبي، والحجة فيما بين العباد وبين الله عز وجل العقل» و انبياء و عقل را فقط حجت دانسته نه کسی دیگر؛ و در سوره نساء/۱۶۵ آمده که پس از پیامبران حجتی بر مردم نیست، (یا بالعکس مردم نیز حجتی بر خداوند نخواهند داشت، حجت بین خدا و بندگان، یا بندگان و خدا).

حضرت علی علیه السلام در خطبه ۹۰ نهج البلاغه فرموده: «حجت خدا با پیغمبر ما محمد ﷺ تمام شد (تمت بنبينا محمد حجته)».

حضرت علی علیه السلام در خطبه ۲۲۹ فرموده: «دست مرا برای بیعت می گشودید و من می بستم، شما آنرا به سوی خود می کشیدید و من آنرا می گرفتم، سپس چونان شتران تشنه که به طرف آبشخور هجوم می آورند بر من هجوم آوردید تا آن که بند کفشم پاره شد و عبا از دوشم افتاد و افراد ناتوان پایمال گردیدند».

حضرت علی علیه السلام در نامه ۷ به معاویه فرموده: «همانا بیعت برای امام یک بار بیش نیست، و تجدید نظر در آن میسر نخواهد بود، و کسی اختیار از سرگرفتن آن را ندارد، آن کس که از بیعت عمومی سرباز زند طعنه زن و عیب جو خوانده می شود، و آن کس که نسبت به آن دو دل باشد منافق است».

پس طبق این نامه بیعتی برای خلافت بلافصل علی از جانب خداوند در غدیر خم نبوده است.

و حضرت علی علیه السلام پیش از آنکه با وی بیعت شود فرموده: «فامهلوا تجتمع الناس ویتشاورون» یعنی: مهلت دهید تا مردم جمع شوند و با یکدیگر مشورت کنند (تاریخ طبری ج ۴ ص ۴۳۳) و همچنین فرموده: «إنما الخيار للناس قبل أن یبایعوا» یعنی: پیش از بیعت کردن با مردم است (تا چه کسی را انتخاب کنند) (بحار الأنوار ج ۸ ص ۲۷۲، چاپ تبریز و مستدرک نهج البلاغه ص ۸۸).

و حضرت علی علیه السلام در خطبه ۱۳۴ و ۱۴۶ به حضرت عمر رضی الله عنه مشورت داده است که در آن حضرت عمر می خواسته با لشکر مسلمین برای جنگ علیه روم و ایران برود، و وقتی از حضرت علی نظر می خواهد حضرت علی به او می گوید: «هرگاه خود به جنگ روی و آسیبی ببینی مسلمانان دیگر پناهگاهی ندارند و پس از تو کسی نیست تا بدان روی آورند». (خطبه ۱۳۴)

و هنگامی که حضرت عمر در مورد رفتن به میدان جنگ علیه ایرانیان نیز می پرسد، حضرت علی مانع او شده و فرموده: «جایگاه رهبر مانند ریسمان محکم است که مهره‌ها را متحد ساخته و به هم پیوند می دهد، و اگر این رشته بگسلد مهره‌ها پراکنده می شوند، و سپس هرگز جمع آوری نخواهند شد».

اگر علی با عمر دوستی نداشته، و عمر هم خلافت را غصب کرده، و علی باید خلیفه می شده، پس چرا جلوی او را گرفته و از رفتن او به میدان جنگ جلوگیری کرده؟، اگر واقعا خلافت الهی غصب شده بود و غاصب آن هم از نظر شیعه جزء بدترین انسانهاست، پس باید علی می گذاشت تا عمر به میدان جنگ برود و در آنجا کشته شود، و یا حداقل سکوت می کرد و مشورتی نمی داد؛ چون ممکن است شیعیان بگویند: حضرت علی جوانمردانه مشورت داده و خیانت نمی کرده است، ولی اگر سکوت می کرد نیز خلافت را به دست می آورد، و مگر حضرت علی نفرموده که مشورت دادن به ظالم مانند این است که در ظلم با او شریک باشی؟ پس

چرا خود او مرتب به عمر مشورت می داده است؟ و اگر شما عمر را دشمن اسلام می دانید پس چرا او برای پیشرفت اسلام با علی مشورت می کرده؟ و علی هم به قول شما برای نابود نشدن اسلام مشورت داده است، ای کاش اسلام همیشه این چنین دشمنانی داشته باشد.

حضرت علی با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرده بود و اگر آنها غاصب خلافت الهی بودند با آنان بیعت نمی کرد؛ حال شیعه خواهد گفت: امام تقیه کرده است!!! ولی پیامبر ﷺ به حضرت علی علیه السلام فرموده بود: «حق را بگو هر چند به هلاک تو باشد، و از باطل بپرهیز اگرچه به نفع تو باشد، و اگر تمام دنیا در یک سمت رفتند تو به سمتی که حق می باشد برو.» و تازه طبق خطبه ۸ نهج البلاغه تقیه در بیعت رد می شود، در این خطبه حضرت علی در مورد بیعت حضرت زبیر فرموده: «زبیر می پندارد با دست بیعت کرده نه با دل، پس به بیعت با من اقرار کرده، ولی مدعی انکار بیعت با قلب است، بر او لازم است بر این ادعا دلیل روشنی بیاورد یا به بیعت گذشته بازگردد».

در خطبه ۵ آمده که پس از وفات پیامبر ﷺ عباس و ابوسفیان به حضرت علی پیشنهاد خلافت دادند و می خواستند با او بیعت کنند که در جواب آنان فرمود: «اینگونه زمامداری چون آبی بدمزه و لقمه‌ای گلوگیر است» و قبول نکرده که شیعه خواهد گفت: که حضرت علی از نیت ابوسفیان آگاه بوده، و می دانسته که او برای ایجاد تفرقه و نابودی اسلام می خواسته با او بیعت کند. خواهیم گفت: شاید این سخن درست باشد و آنها

نیتی دیگر داشته اند ولی اگر واقعا دستوری بدین مهمی پیرامون خلافت بود حضرت علی علیه السلام آنرا قبول می کرد، و پس از اینکه خلیفه شد به ابوسفیان اجازه ایجاد تفرقه و نابودی اسلام را نمی داد.

لازم به تذکر است که اگر هم حضرت علی علیه السلام در جایی در مورد خلافت صحبتی کرده فقط منظور این بوده است که آن را حق خویش می دانسته، نه اینکه منظورش خلافت الهی از جانب خداوند باشد، وگرنه اگر آیه یا دستوری از سوی خداوند بود حتماً بدان اشاره می کرد، و اصلاً معنی شورای مسلمین نیز همین است که عده ای برای انتخاب خلیفه جمع می شوند و به طور طبیعی کسانی خود را دارای صلاحیت بیشتر برای زمامداری می دانند، شورایی که همه جمع شوند و همه هم یک نظر را بدهند و همه هم تائید کنند، این که دیگر مشورت نمی شود، مشورت یعنی آراء و نظرات مختلف را بررسی کنیم، و شیعه مرتب به سخنانی از حضرت علی علیه السلام اشاره دارد که در آن خلافت را حق خود دانسته، در صورتیکه که آن سخنان ربطی به خلافت از سوی خداوند ندارند مثل خطبه شقشقیه (خطبه ۳) که البته راوی آن از خوارج می باشد، و بر فرض اینکه آن را درست بدانیم در هیچ جای آن به خلافت از سوی خداوند که واجب بوده اشاره ای ندارد، و تنها می توان گفت که خطبه از نظر سیاسی خلفا را مورد نقد قرار داده است، و یا حضرت علی علیه السلام خلافت را حق خود دانسته است، نه چیزهایی دیگر که مورد نظر شیعیان است؛ مثل خطبه ۱۷۲ که در روز شورا شخصی به حضرت علی فرمود: ای فرزند ابوطالب، نسبت به

خلافت حریص می باشی که حضرت علی فرمود: به خدا سوگند شما با اینکه از پیامبر اسلام دورترید حریص تر می باشید اما من شایسته تر و نزدیکتر به پیامبر اسلام هستم، همانا من تنها حق خود را مطالبه می کنم که شما بین من و آن حائل شدید، و دست رد بر سینه ام زدید.

و حضرت علی علیه السلام فرموده: «أیها الناس، عن ملأ وإذن، إن هذا أمرکم لیس لأحد فیه حق إلا من أمرتم» یعنی: ای مردم انبوه و هوشیار این کار شما (زمامداری) حق هیچکس نیست مگر کسی که شما او را امارت دهید (تاریخ طبری ج ۴ ص ۴۳۵ و بحار الأنوار ج ۸ ص ۳۶۷)

در سوره الصف/۶ آمده که عیسی به بنی اسرائیل می گوید: بعد از من پیامبری می آید که نامش احمد است، چطور نام پیامبری که ۶۰۰ سال بعد می آید را خداوند بیان نموده، ولی نام جانشین بلافصل آخرین پیامبر را بیان نکرده است^۱.

۱- در مورد نبودن نام امام زمان و همینطور علی در قرآن علمای شیعه می گویند: آمدن نام گذشتگان چون ذوالقرنین در قرآن قابل قیاس با افرادی که در آینده می آیند نیست، چون نسبت به آیندگان حسد و کینه و دشمنی ایجاد خواهد شد ولی این امر نسبت به گذشتگان نمی باشد. در جواب می گوئیم: پس چطور در این آیه توسط عیسی علیه السلام نام پیامبر صلی الله علیه و آله که ۶۰۰ سال بعد و در آینده می آمده بیان شده است.

در مورد قرآن و سنت

در مورد قرآن و سنت پیامبر ﷺ تمامی علمای آگاه دنیای اسلام، شیخ الاسلام ابن تیمیه را از مشهورترین و عالم‌ترین دانشمندان اسلام نسبت به قرآن و سنت پیامبر ﷺ می‌دانند، و این امر را قبول دارند، بگذریم از عده‌ای ناآگاه و مغرض در ایران که او را قبول ندارند، ولی هر کس بدون تعصب تحقیق و مطالعه کند به دانشمند بودن ابن تیمیه اعتراف می‌کند، به هر حال شیخ الاسلام ابن تیمیه از دانشمندان بزرگ اهل سنت می‌باشد، و در احیای سنت واقعی پیامبر ﷺ زحمات و رنجهای فراوان کشید، و حتی در زندان جان سپرد، به خاطر اینکه با عقاید خرافیون مخالف بوده است. و اما در مورد حضرت علی علیه السلام باید بگوئیم که او نیز دائم به پیروی از قرآن و سنت پیامبر ﷺ سفارش داشته است، و هیچ جایی خود را به عنوان اصلی از اصول دین یا حتی فرعی از دین معرفی نکرده، بلکه خود حضرت علی علیه السلام تابع دین اسلام بوده، و مسلمانی واقعی بوده است، شیخ الاسلام ابن تیمیه نیز در منهاج السنه در جواب ابن مطهر حلی که گفته بود: اهل سنت بدعتها در دین خدا آورده اند، این طور پاسخ داده:

۱- علامه محمد ناصرالدین آلبنی در کتاب خود رائدالوافد نام بیش از هشتاد تن از علمای

معاصر با ابن تیمیه را ذکر کرده که به او لقب شیخ الاسلام داده اند .

و اما اینکه می گویی: اهل سنت بدعتها در دین خدا داخل کردند جوابش این است که هیچ فرقه‌ای مانند شیعه در دین خدا نوآوری نیاورده، و کم و زیاده نکرده است، و شیعه در این کار از هر فرقه‌ای بدتر بوده، و آنقدر در کتاب و سنت دست بردند و تحریف کرده اند که اگر ذکر شود مثنوی هفتاد من کاغذ گردد، مثلاً در آیه ﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ﴾ که در سوره رحمن آمده گفته اند: «مرج البحرين» علی و فاطمه؛ و ﴿خَرَجُ مِنْهَا اللَّوْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ﴾ حسن و حسین می باشد. و در آیه ﴿وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ﴾ سوره یس، علی علیه السلام؛ و در سوره اسراء آیه ۶۰: ﴿وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ﴾ می گویند: بنی امیه، و در سوره بقره، آیه ۶۷ ﴿...أَنْ تَذْنَحُوا بَقْرَةَ﴾ که مربوط به یهود است، می گویند: معنی بقره عایشه است؛ و در آیه ۶۵ سوره زمر که فرموده: ﴿لَنْ أَشْرَكَتَ لِيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ﴾ می گویند: یعنی: لئن اشرکت بین ابی بکر و عمر؛ و صدها مانند اینها که در کتب و تفاسیر شیعه آمده است.

شیخ الاسلام ابن تیمیه در جایی دیگر نیز گفته است:

حضرت علی علیه السلام تابع قرآن و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، و از خود سنتی نداشت، و او به سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله داناتر است، و پیروی او به هدایت رسول خدا صلی الله علیه و آله از همه بهتر است، و او با رسول خدا صلی الله علیه و آله

مخالفت نمی کند. این سخن شیخ الاسلام ابن تیمیه در مورد حضرت علی علیه السلام صحیح می باشد، چون هیچگاه حضرت علی علیه السلام مانند امثال ابن مطهر حلی یا مجلسی و دیگر علمای شیعه قرآن را تفسیر نمی کرد، مثلاً در مورد سوره نساء آیه ۵۹ در نهج البلاغه نامه ۵۳ فرموده: «پس بازگرداندن چیزی به خدا یعنی عمل کردن به قرآن، و بازگرداندن به پیامبر صلی الله علیه و آله یعنی عمل کردن به سنت او».

در خطبه ۱۶۹ فرموده: «حقّی که شما بر گردن ما دارید عمل کردن به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و قیام به حق و بر پاداشتن سنت اوست». پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده: «مَنْ أَحْدَثَ فِي أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ مِنْهُ فَهُوَ رَدٌّ». (بخاری و مسلم)

یعنی: هر کس در این دین ما چیزی را زیاد کند و جزء آن نباشد مردود است.

حضرت علی علیه السلام در خطبه ۱۴۵ فرموده: «هیچ بدعتی در دین ایجاد نمی شود مگر آنکه سنتی ترک گردد، پس از بدعتها بپرهیزید و با راه راست و جاده آشکار حق باشید، نیکوترین کارها سنتی است که سالیانی بر آن گذشته و درستی آن ثابت شده باشد، و بدترین کارها آنچه که تازه پیدا شده و آینده آن روشن نیست (مثل عزاداری و زنجیر زنی که عاقبت به قمه زنی ختم شده، و یا ستایش اولیاء که به خواندن آنان در دعا و ساختن گنبد طلا روی قبورشان ختم شده، و یا مثل خواندن نماز در سه وقت که در پایان به

نماز نخواندن جوانان ختم شده، و یا مثل غایب بودن امام که به ولایت مطلقه فقیه ختم شده، و همینطور بدعت‌های دیگر که خدا می داند به کجا می خواهد ختم شود».

پیامبر ﷺ فرموده: «مَنْ عَمِلَ عَمَلًا لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا، فَهُوَ رَدٌّ». (مسلم) یعنی: «هر کس در دین ما چیزی بیاورد که امر و سنت ما بر آن نیست آن چیز مردود است».

حضرت علی علیه السلام در خطبه ۱۶۰ فرموده: «برای تو کافی است که راه و رسم زندگی پیامبر اسلام را اطاعت نمایی تا راهنمای خوبی برای تو در شناخت بدیها و عیب‌های دنیا و رسوایی‌ها و زشتی‌های آن باشد». امام مالک که از امامان اهل سنت است گفته: «به غیر رسول خدا ﷺ سخن و رای هر کس را می توان پذیرفت یا کنار گذاشت».

ولی به نظر ما شیعه رای هر آخوند و مداحی را بهتر می پذیرد تا سخن پیامبر ﷺ را، و ملاک پذیرفتن سخن شخصی قرآن و سنت و عقل نیست، بلکه به میزان شهرت آن مرجع تقلید یا روحانی است، و می گویند: فلان عالم یا سید دارای کرامات زیادی است، و هرچه گفت کاملاً صحیح است، مثلاً اگر صلاح دید همه ما خودکشی کنیم ما نیز خودکشی خواهیم کرد، و اصلاً دلیل مسائل دینی را که روحانیون می گویند نمی پرسند بلکه فقط اطاعت می کنند.

امام شافعی نیز خطاب به شاگردانش گفته است: «هرگاه حدیثی را صحیح دانستید (و آن با رای من مخالف بود) رای مرا به دیوار و کناری پرت کنید». و در جایی دیگر گفته است: «وقتی حدیث صحیحی بود مذهب من همان حدیث است».

امام احمد بن حنبل نیز گفته: «از کسانی که دلیل صحیح (از قرآن و سنت) را می دانند و رای و نظر سفیان را به جای آن می پذیرند تعجب می کنم، زیرا خداوند می فرماید: ﴿لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا ۚ قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذًا ۚ فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾» (نور / ۶۳). «دعوت و ندا کردن پیامبر را در میان خود مانند دعوت و ندای بعضی از شما از بعضی دیگر قرار ندهید، خدا کسانی از شما را که برای [بی اعتنائی به دعوت پیامبر] با پنهان شدن پشت سر دیگران آهسته از نزد او بیرون می روند می شناسد. پس باید کسانی که از فرمانش سرپیچی می کنند، برحذر باشند از اینکه بلایی [در دنیا] یا عذابی دردناک [در آخرت] به ایشان رسد».

شیخ محمد بن عبدالوهاب نیز گفته: «اصل عبادت به معنی عمل خالصانه برای خداوند و تبعیت صادقانه از رسول اوست». (رسالة فی أنواع التوحید وأنواع الشرک، الدرر السنية ۳۵/۱). پس لابد دشمنی شما شیعیان با ابن تیمیه به خاطر پیروی کردن او از سنت رسول خداست، و اگر او هم

انواع بدعتها و خرافات را قبول داشت، و مثل شما قبر پرست بود و دائم غیر خدا را صدا می زد آنگاه از نظر شما مورد تایید بود.

حضرت علی علیه السلام در خطبه ۱۶۰ فرموده: «پس به پیامبر پاکیزه و پاکت اقتدا کن که راه و رسم او الگویی است برای الگوظلبان و مایه فخر و بزرگی است برای کسی که خواهان بزرگواری باشد، و محبوب‌ترین بنده خدا نزد خدا کسی است که از پیامبرش پیروی کند و گام بر جایگاه قدم او نهند».

و در همان خطبه فرموده: «پس پیروی کننده باید از پیامبر پیروی کند و به دنبال راه او رود و قدم بر جای قدم او بگذارد، و گرنه از هلاکت ایمن نمی باشد» (ولی شیعیان دوست دارند قدم بر جای قدم غالیان بگذارند). و فرموده: «در زندگانی پیامبر برای تو نشانه‌هایی است که تو را به زشتی و عیب‌های دنیا راهنمایی کند».

در حکمت ۱۲۳ فرموده: «خوشا به حال آنکس که خود را کوچک می شمارد و کسب و کار او پاکیزه است، و جانش پاک و اخلاقش نیکوست که مازاد بر مصرف زندگی را در راه خدا بخشش می کند و زبان را از زیاده‌گویی باز می دارد، و آزار او به مردم نمی رسد، و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله او را کفایت کرده، بدعتی در دین خدا نمی گذارد» (این سخنان را بعضی از پیامبر نیز نقل کرده اند)

در خطبه ۱۲۵ در مورد سوره نساء/۵۹: ﴿فَإِنْ تَنَزَّعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ «اگر در چیزی خصومت کردید آن را به خدا و رسول بازگردانید» فرموده: «بازگرداندن آن به خدا این است که کتاب او را به داوری بپذیریم، و بازگرداندن به پیامبر این است که سنت او را انتخاب کنیم».

در نامه ۵۳ نیز در مورد این آیه فرموده: «پس بازگرداندن چیزی به خدا یعنی عمل کردن به قرآن، و بازگرداندن به پیامبر یعنی عمل کردن به سنت او». و اما شیخ محمد بن عبدالوهاب نیز همین نظر را داشته است، چون گفته است: «هر گاه رای امام احمد و شاگردان و یارانش با هم اختلاف داشتند ما قرآن و سنت را معیار آن اختلاف قرار می دهیم، نه رای اصحاب و شاگردان او را، و در مجموع هرگاه اختلافی را دیدید قرآن و سنت را معیار آن قرار بدهید». (مؤلفات الشیخ محمد بن عبدالوهاب ۳۲/۳-۳۳).

حضرت علی علیه السلام در وصیت خود قبل از شهادت فرموده: «اما وصیت من نسبت به خدا آن است که چیزی را شریک خدا قرار ندهید، و نسبت به پیامبر این است که سنت و شریعت او را ضایع نکنید، این دو ستون محکم را بر پا دارید و این دو چراغ را فروزان نگهدارید».

و در نامه ۷۷ به عبدالله بن عباس فرموده: «با خوارج طبق سنت پیامبر به بحث و گفتگو پرداز».

شیخ محمد بن عبدالوهاب در نامه‌ای به عبدالله بن عبدالله صنعانی نوشته: «تبعیت از صاحب رسالت، تبعیت در اعتقادات اقوال و افعال ایشان بر امت مسلمان واجب است».

پس محمد بن عبدالوهاب نیز پیرو سنت پیامبر ﷺ بوده است.

در مورد ترک سنت‌ها در میان شیعیان موارد زیاد است که بسیاری از آنها را در صفحات قبل آوردیم، مثل مسئله خلافت و قبر پرستی و... چند نمونه دیگر را نیز در اینجا می‌آوریم:

۱- خواندن نمازها در سه وقت یکی از بدعتها در تشیع می باشد که در نهج البلاغه در نامه ۵۲ حضرت علی (علیه السلام) وقت نمازهای پنجگانه را آورده، و زمان آنها را جدا از یکدیگر و در پنج وقت یادآور شده است، و جالب اینجاست که شیعیان این نمازها را به صورت جماعت نیز می خوانند در صورتیکه نزدیک به یکصد حدیث در کتب شیعه می باشند که خواندن نمازها را جدا و در پنج وقت آورده، و خواندن دو نماز با هم فقط برای شخصی که مشکلی دارد و معذور باشد جایز است، نه برای همه و به صورت جماعت، وقتی که شما نیت نماز عصر را می کنید ولی در وسط ظهر به نماز می ایستید خطا می باشد، و در اسلام اعمال به نیت است، و در این مورد ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب و اهل سنت با پیامبر ﷺ و

علی عليه السلام موافق هستند، و در یک مسیر می باشند ولی شیعیان در مسیری دیگرند^۱.

۲- در مورد گفتن: جمله «أشهد أن علياً ولي الله وأشهد أن علياً حجة الله» در اذان که از بدعت‌های دیگر در شیعه است، در کتاب من لا يحضره الفقيه نوشته شیخ صدوق که جزء چهار کتاب اصلی شیعیان پس از قرآن می باشد، شیخ صدوق کسانی را که این جمله را به اذان اضافه کردند لعن کرده، و باید بدانید که تا زمان حضرت علی عليه السلام نبوده، و بعدها توسط غالیان که امامان نیز آنها را طرد می کرده اند به اذان اضافه شده است. و جالب است که شیعیان در مراسم حج به اهل سنت ایراد می گیرند که چرا این جمله را در اذان خود نمی گویند؟!!!!

۳- در مورد پرداخت خمس که در این مورد باید بدانند خمس مربوط به غنائم جنگی بوده است، آن هم از کفار یا دشمنان نه از مسلمین. و حضرت علی عليه السلام در زمان حکومت خویش از کسی خمس نگرفت، و اما زکات که در اسلام دارای اهمیت فراوان است و در قرآن مرتب بدان اشاره شده، و حتی در کنار نماز آورده شده (صلاة و زكاة) آن وقت علمای شیعه

۱- به طور مثال در کتاب وسائل الشیعه از ابراهیم کرخی روایتی پیرامون این مسئله می باشد و یا از ابن عباس روایت شده که رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: «من جمع بين الصلاتين من غير عذر فقد أتى باباً من أبواب الكبائر». یعنی: هرکس بین دو نماز را بدون عذر جمع ببندد مرتکب گناهی از گناهان کبائر شده است.

آن را منحصر به نه چیز کرده اند و نسبت بدان بی توجه هستند، ولی نسبت به خمس کاملاً مراقب می باشند چون به هر حال یک پنجم از مال مردم پول کمی نیست، و می گویند: سهم امام می باشد و حتماً باید پرداخت شود و گرنه مالتان حرام است، و امام زمان هم که هنوز ظهور نکرده (البته نیست که بخواهد ظهور کند)؛ پس تا ظهور امام زمان آن پولها را به ما فقها بدهید چون ما نایب او هستیم، و فعلاً در نجف و قم به سر می بریم، آنوقت بامزه است که صبح تا شام به محمد بن عبدالوهاب و ابن تیمیه ایراد می گیرند. باید گفت: ابن تیمیه مثل شما دین را دکان نکرده بود و تلاش و مجاهدت او خالصانه و فقط برای اسلام بوده است، ولی شما در دین اسلام هزاران دکان باز کرده اید، یکی به اسم مداح و دیگری به اسم روحانی خوش صدا، و دیگری به اسم روضه خوان، جیب مردم را خالی می کنند و حتی در سیاست نیز دین را نردبان کرده اید.

حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه خطبه ۱۱۰ فرموده: «بر پاداشتن نماز آیین ملت اسلام و پرداختن زکات تکلیف واجب الهی و روزه ماه رمضان

۱- کافی است کسی فقط روایات مربوط به تولد امام زمان را بخواند تا دو عدد شاخ روی سرش سبز شود که در آن آمده: وقتی امام متولد شد به سجده رفت، و فلان سوره را خواند و اسم امامان را گفت، و به نبوت پیامبر و ولایت امامان شهادت داد و ... که رد پای غالیان در آن کاملاً آشکار است .

سپری برابر عذاب الهی است، و حج و عمره نابود کننده فقر و شستشو دهنده گناهان است».

در خطبه ۱۹۹ فرموده: «همانا پرداخت زکات و اقامه نماز عامل نزدیک شدن مسلمانان به خداست (یعنی اینها وسیله است نه قبور امامان)، پس آن کس که زکات را با رضایت خاطر بپردازد کفاره گناهان او می شود». و نیز فرموده: «آن کس که زکات را از روی رغبت بپردازد و انتظار بهتر از آنچه را پرداخته داشته باشد به سنت پیامبر نادان است».

در حکمت ۱۴۶ فرموده: «ایمان خود را با صدقه دادن و اموالتان را با زکات دادن نگاهدارید و امواج بلا را با دعا از خود برانید».

۴- در مورد عزاداری و سینه زنی و قمه زنی که همه از بدعت‌های شیعه است؛ پیامبر ﷺ فرموده: «کسی که سر و روی خود را بزند و سینه چاک کند و ندای جاهلی سر بدهد از ما نیست». (بخاری ۸۲/۲ و مسلم ۹۹/۱) و شیخ الاسلام ابن تیمیه نیز در کتاب «منهاج السنة» بدین احادیث اشاره کرده و گفته: «روافض به خاطر کشته شدن کسی که سالهای سال از آن می گذرد مجالس سوگواری و نوحه خوانی بر پا می کنند در حالیکه این مراسم حتی بلافاصله بعد از وفات اشخاص نیز مورد نهی خدا و رسولش قرار گرفته است». و این سخن شیخ الاسلام ابن تیمیه کاملاً صحیح می باشد، چون در نهج البلاغه خطبه ۲۳۵ حضرت علی علیه السلام به هنگام غسل دادن پیامبر ﷺ فرموده: «اگر به شکیبایی امر نمی کردی و از بی تابی نهی نمی

فرمودی آنقدر اشک می ریختم تا اشکهایم تمام شود، و این درد جانکاه همیشه در من می ماند».

پس حتی پس از مرگ اشخاص نیز انجام این امور حرام است، چه برسد به صدها سال پس از آن، و تازه این امور چهره اسلام را نیز خراب می کند، و امام حسین علیه السلام در آن جهان احتیاجی به گریه و زاری شما در این جهان ندارد، و شما اگر راست می گوئید اعمال خود را مثل حسین کنید نه اینکه گریه و زاری کنید، جالب است که شما می گوئید: امام حسین برای اسلام و مبارزه با یزید که شرابخوار بوده قیام کرد، ولی در ایام سوگواری حسین می گوئید اگر فردی شرابخوار هم برای امام حسین قطره ای اشک ریخت گناهان او پاک می شود!!!

این شیون و زاری و زدن بر روی بدن خویش همه از نشانه های کم ایمانی نسبت به معاد و جهان آخرت است، چون اگر شما واقعاً عقیده دارید که امام حسین علیه السلام در آن دنیا دارای بالاترین درجات است و در بهشت می باشد، پس شیون برای مرگ او بی مورد است، او دیگر به این حرکات شما نیازی ندارد، زمانی که او کمک می خواست شیعیان او اینکار را نکردند با اینکه مرتب به او در نامه ها قول کمک می دادند، مراسم تعزیه امام حسین توسط شاهان ظالم صفویه همچون شاه عباس شرابخوار از مسیحیت وارد شیعه شده است، چون مسیحیان نیز مراسم به صلیب کشیده شدن حضرت عیسی را به نمایش می گذاشته اند، و شاه عباس ارادت خاصی به مسیحیان داشته و حتی برای سکونت آنها روستایی بنام جلفا در کنار اصفهان را بدانها

داده، ولی از آن طرف به هرات لشکرکشی می کرده، و اهل سنت آنجا را قتل عام می کرده است، و بعد با طلاهایی که از آنجا غارت و چپاول کرده به پیشنهاد علمای شیعه برای قبرامام رضا گنبد طلا درست می کند، لابد می خواسته امام رضا در آن دنیا در سه جا به کمک او بیاید و او را به بهشت ببرد!!!!

در دوران پیامبر ﷺ چنین اعمالی نبوده که مثلاً صحابه در مدینه به راه بیفتند و سینه بزنند و یا مراسم تعزیه برپا کنند و حتی از شیون و زاری و خراشیدن روی خویش و زدن بر ران خویش در احادیث نهی شده است، مثل حدیثی که در کتاب کافی می باشد که امام جعفر صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده که فرمود: «ضرب المسلم یده علی فخذہ عند المصیبة إحباط لأجره». یعنی: «هر مسلمانی به هنگام مصیبت همین که با دست خویش بر ران خود بکوبد اجرش نابود می شود» (فروع من الکافی، کتاب الجنائز ج ۳ ص ۲۲۴) این حدیث در (من لا یحضره الفقیه ج ۱ ص ۵۲۰ چاپ قم) نوشته شیخ صدوق نیز آمده است که از کتب اصلی شیعه می باشد؛ همانطور که شیخ الاسلام ابن تیمیه نیز اشاره داشت، انجام عزاداری حتی بلافاصله پس از مرگ اشخاص نیز در اسلام مردود بوده است، و این صحیح است، چون امام حسین علیه السلام نیز همین سفارش را به خواهرش می کند؛ و شیخ مفید نیز که از علمای شیعه بوده است حدیث آن را آورده که امام حسین علیه السلام به خواهرش زینب فرمود: «ای خواهر جان، من تو را

سوگند دادم و تو به سوگند من وفادار باش که چون کشته شدم گریبان بر من چاک مکن، و چهره مخراش و در مرگ من واویلا مگو» (ارشاد ج ۲ ص ۹۷ چاپ تهران). پس تمامی این امور بعدها وارد دین اسلام شده و بدعت و گمراهی است، و در پایان هم آتش جهنم و تنها گریستن آن هم فقط گریه ای که بدون اختیار باشد جایز است، ولی زدن بر بدن حتی بر روی ران خود حرام است، چه برسد به قمه زنی و زنجیرزنی و همچنین برپایی روضه‌هایی که در آن مداح یا آخوندی بالای منبر با سخنان خود بر روی اراده ناخودآگاه مردم اثر بگذارد و آنها را به گریه و شیون وادار کند، و البته عزاداری نکردن برای حسین دلیل بر قبول نداشتن او نیست، ببینید که شیخ الاسلام ابن تیمیه در مورد حسین علیه السلام در کتاب مجموع الفتاوی (۴/۸۷-۴۸۸) چنین نوشته است: «و اما کسی که حسین را به قتل رسانید یا کمک به کشتن او نمود یا به کشتن او رضایت داده لعنت خدا و ملائکه و تمام مردمان بر او باد، و همینطور نام یکی از پسران شیخ محمدبن عبدالوهاب حسین بوده است». (کنیه خود او نیز ابوالحسین بوده).

پس بر خلاف دروغهای عده ای که ذهن مردم را خراب می کنند ابن تیمیه و محمدبن عبدالوهاب با علی و حسین و اهل بیت دشمنی نداشته اند، بلکه با بدعتها و اعمال خرافی رافضیان مخالف بوده اند.

و حضرت علی علیه السلام در حکمت ۳۵۷ فرموده: «مردن از شما آغاز نشده و به شما نیز پایان نخواهد یافت، این دوست شما به سفر می رفت اکنون

پندارید که به یکی از سفرها رفته اگر او بازنگردد شما به سوی او خواهید رفت».

شیعه در پاسخ می گوید: ما در احادیث خود سفارش به عزا گرفتن داریم ولی چگونگی آن بیان نشده، و اینگونه عزاداری متعلق به فرهنگ ما می باشد و در سنت پیامبر ﷺ نیست، ولی بدعت نیز نمی باشد، چون بدعت به عملی گویند که به نام اسلام صورت گیرد، در جواب می گوییم: هرچیز که جزء فرهنگ جامعه‌ای باشد دلیل بر صحیح بودن آن نیست و پیامبر ﷺ نیز برای از بین بردن همین فرهنگهای جاهلیت مبعوث شد و بسیاری از فرهنگهای نادرست آن زمان را باطل کرد، و تازه این موردی است که در خود شرع اسلام از آن نهی شده و احادیث فراوان در مورد نهی از شیون بسیار یا زدن خود می باشند، پس نمی توان آن را انجام داد، و در مورد بدعت که می گویند این امور به اسم اسلام نیست، دروغ است، چون هر کس در ایران تمامی این مجالس و عزاداریها را به نام اسلام می داند و برای برپایی آنها انتظار ثواب بسیار و شفاعت امام حسین را دارد، و اصلاً در ایران اسلام را به انجام این مراسم ها می دانند و فردی را مومن و مخلص می دانند که هر سال این کارها را بکند، و اگر شما در گفته خود صادق هستید پس چرا یکبار یکی از روحانیون بالای منبر نمی گوید: ای مردم، این عزاداریها و روضه‌خوانی ها به اسم اسلام نیست، و در سنت پیامبر ﷺ هم نمی باشد، بلکه ما خودمان انجام می دهیم، چون اگر

آخوندها می خواستند چنین جملاتی را بگویند سالها پیش دکان آنها تعطیل می شد.

پیامبر ﷺ فرموده: «كُلُّ أُمَّتِي يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ، إِلَّا مَنْ أَبَى». قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَمَنْ يَأْبَى؟ قَالَ: «مَنْ أَطَاعَنِي دَخَلَ الْجَنَّةَ، وَمَنْ عَصَانِي فَقَدْ أَبَى» (صحیح بخاری، باب اقتداء به سنت رسول الله ﷺ). یعنی: «تمامی امت من به بهشت می روند مگر کسی که خود نخواهد، گفته شد: چه کسی است که خود نمی خواهد به بهشت وارد شود؟! فرمود: هر کسی از من اطاعت کند به بهشت می رود و هر کسی که مرا نافرمانی نماید او کسی است که خود نخواسته است».

پس اگر خود نخواهید به بهشت روید کسی شما را با زور یا با شفاعت به بهشت نخواهد برد.

در مورد ستایش اولیاء

در مورد احترام و ستایش به اولیاء نیز حضرت علی با ابن تیمیه در یک جهت هستند، در نهج البلاغه حکمت ۳۷ آمده که در راه صفین دهقانان شهر انبار تا حضرت علی را دیدند پیاده شدند و پیشاپیش آن حضرت می دویدند که حضرت فرمود: چرا چنین می کنید؟ گفتند: عادت است که پادشاهان خود را احترام می کردیم، حضرت بدانها فرمود: به خدا سوگند

که امیران شما از این کار سودی نبردند، و شما در دنیا با آن خود را به زحمت می افکنید و در آخرت دچار رنج و زحمت می گردید، و چه زیانبار است رنجی که عذاب در پی آن باشد، و چه سودمند است آسایشی که با آن امان از آتش جهنم باشد.

می بینید که حضرت علی علیه السلام نیز با چنین اعمالی مخالف بوده، ولی ظاهراً در ایران برای دست بوسی در صف نیز می ایستند و دست رهبران و روحانیون خود را بوس می کنند؛ و به قول دکتر شریعتی: کسی که دست کسی دیگر را بوس کند خود فرصت نمی کند کسی شود.

زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام زنده بودند مردم را از انجام چنین اعمالی منع می کردند، آن وقت آیا در جایی گفته اند که وقتی ما رحلت کردیم شما مردم بر سر قبور مرده ما بیایید و به آن قبور دست بکشید! و یا آنها را ببوسید! و اگر مسئله قبور تا این اندازه مهم بود قبور این همه پیامبری که در طول تاریخ آمدند مشخص بود.

حضرت علی علیه السلام در نامه ۵۳ به مالک اشتر فرموده: «مبادا هرگز دچار خودپسندی گردی و به خوبیهای خود اطمینان کنی و ستایش را دوست داشته باشی که اینها همه از بهترین فرصتهای شیطان برای هجوم آوردن به توست و کردار نیک نیکوکاران را نابود سازد».

و همچنین در خطبه ۱۶۰ فرموده: «همانا پیامبر صلی الله علیه و آله بر روی زمین می نشست و غذا می خورد، و چون برده ساده می نشست و با دست خود کفش خود را وصله می زد و جامه خود را با دست خود می دوخت، و بر

الاغ برهنه می نشست، و دیگری را پشت سر خویش سوار می کرد، پرده ای بر در خانه او آویخته بود که نقش و تصویرها در آن بود به یکی از همسرانش فرمود: این پرده را از برابر چشمان من دور کن که هرگاه نگاهم به آن می افتد به یاد دنیا و زینت های آن می افتم.

ولی شیعیان به زینت های دنیوی علاقه مند هستند و چنان روی قبور را زینت می کنند که انسان از دیدن آن به یاد آخرت که نمی افتد هیچ، بلکه تازه مجذوب آن می شود، وقتی پیامبر ﷺ از آویختن پرده ای که دارای نقش می باشد در زمان حیات خویش خودداری می کند دیگر حساب این همه هزینه های سنگین و طلاکاری ها که بر روی قبور اموات انجام می دهند روشن است. امواتی که احتیاجی بدین زینتها ندارند، و اگر هزینه آنها صرف کمک به فقرا می شد و در راستای دین اسلام می بود؛ شیعیان فکر می کنند مثلاً در بقیع امام جعفر صادق در زیر زمین درون قبر خوابیده و آنها را نگاه می کند و از وضع قبر خود که دارای زیور و زینت نمی باشد ناراضی است!!!

حضرت علی علیه السلام در حکمت ۳۸۹ فرموده: «آن کس که کردارش او را به جایی نرساند بزرگی خاندانش او را به پیش نخواهد راند».

ولی آنچه در میان شیعه متداول است این است که فلان کس سید است و از اولاد پیامبر است، پس هر غلطی که خواست می تواند انجام دهد و به او چیزی نگویید تا مبادا ناراحت شود!!، چون اگر دل او را بشکنی فوری دچار عذاب می شوی!!!

و یا فلانی روحانی است و یکپارچه نور است!!، این موارد همگی ساخته دست مذهب سازان برای رسیدن به اهدافشان می باشد، و اصل و پایه ای در دین اسلام ندارند، در اسلام همه برابرند و میزان بزرگی هر شخص به میزان تقوای اوست نه نسب و خاندانش، به قول شیخ الاسلام ابن تیمیه همه یهودیان از اولاد پیامبران هستند، و از اهل سنت نیز کسانی سید می باشند ولی شما که آنها را قبول ندارید.

در سوره حدید/۲۶ آمده که از ذریه حضرت ابراهیم علیه السلام و حضرت نوح علیه السلام گروهی فاسق هستند:

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النَّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ

فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ فَاسِقُونَ﴾. «و البته ما نوح و ابراهیم را فرستادیم، و در فرزندانیشان نبوت و کتاب قرار دادیم، بعضی از آنها هدایت یافته‌اند و بسیاری از آنها گنهارند».

پس ذریه فاطمه بودن یا نبودن دلیل بر نیکوکار بودن شخصی نمی شود بلکه اعمالی که انجام می دهد مهم است.

جلوی پای پیامبر صلی الله علیه و آله کسی بلند نمی شد، چونکه صحابه می دانستند که پیامبر از این اعمال بیزار است، ولی در ایران خرافیون وقتی نام امام زمان را بشنوند بلند می شوند!!! و هر روزی را به مناسبت تولد امامی چراغانی می کنند و جشن می گیرند و از آن طرف دائم در تلویزیون به مردم می گویند: در مصرف برق صرفه جویی کنید، ولی خودشان هزاران لامپ را

برای این جشن‌ها روشن می‌کنند و اسراف می‌نمایند. شیعه معتقد است که عمل امام حجت است، ما می‌پرسیم: اگر عمل حضرت علی علیه السلام برای شما حجت می‌باشد پس حضرت علی علیه السلام در کدام یک از روزهای خلافتش برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یا شخصی دیگر مراسم جشن میلاد گرفت؟

پس شما با عمل امام کاری ندارید و پیرو هوی و هوس خویش هستید، حضرت علی ابوتراب بوده و چون روی خاک خوابیده بود، این لقب را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گرفته، ولی شیعه می‌گوید: خلقت امامان از نور است!! در صورتیکه خلقت انسانها در قرآن بیان شده و از خاک می‌باشد (سوره‌های اسراء/۶۱ و مومنون/۱۲/۷۹ و کهف/۳۷ و حجر/۲۶ و سجده/۷ و حج/۵).

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به حضرت فاطمه دختر خویش فرموده: «فاطمه کار کن، و کار کن که من برای تو نمی‌توانم کاری بکنم»، ولی شیعه می‌گوید: در آن دنیا فاطمه جلوی بهشت می‌ایستد و می‌گوید: تا همه شیعیان من وارد بهشت نشوند من داخل بهشت نمی‌شوم!! ستایش اولیاء در بین شیعیان باعث شده که به جای صدا کردن خدا و گفتن: یا الله، دائم می‌بینی که ورد زبان هر شیعه یا علی مدد! و یا حسین! و یا حضرت عباس! می‌باشد، و امامان خود را مثل خدا همه جا حاضر و ناظر می‌دانند، احادیثی که در آن امامان از خود تمجید و تعریف‌های بی‌مورد کرده‌اند باطل و جعلی است، مثل احادیثی که اگر ما نبودیم خداوند عبادت نمی‌شد! و ما عالمان هستیم و شیعیان ما دانش آموزند! و بقیه هیچ کاره‌اند! یا حدیثی که مجلسی از ابن بابویه نقل کرده که امام زین العابدین فرمود: ما ائمة مسلمین و حجت‌های

خداوند بر مسلمین هستیم، ما سبب شدیم آسمان بر اهل زمین نیفتد!! و به وسیله ما زمین اهل خویش را نمی خورد!! و به سبب ما باران می بارد!! و رحمت خدا پخش می شود!! و...

در کتاب کافی نیز حدیثی می باشد مبنی بر اینکه امامان از زمان مرگ خود مطلع هستند و به اختیار خود می میرند! ما از کلینی می پرسیم: می شود بفرمایید پس تقیه چیست؟ اگر امامان می دانسته اند که در فلان زمان هنوز وقت مردن نمی باشد، و تازه مرگ هم به اختیار خودشان بوده است، پس دیگر چرا در هر جایی تقیه می کرده اند؟!، چون تقیه برای حفظ جان است، البته شیعه هر جایی که مطلبی به ضررش باشد آن را حمل بر تقیه می کند، مثل بسیاری از احادیث که امامان مثلاً از ابوبکر و عمر تعریف کرده اند و یا نام فرزندان خود را به اسم آنها گذاشته اند^۱. پیراهن حضرت

۱- امام زین العابدین دختر و پسر با نامهای عایشه و عمر داشته است، و همینطور امامان دیگر (کشف الغمة ص ۳۳۴/۲) الفصول المهمة (ص ۲۸۳) و همینطور پسران حضرت علی با نامهای ابوبکر و عمر و عثمان بوده اند، و در کربلا حضور داشته اند که ابوبکر و عثمان شهید شدند، همینطور پسران امام حسن مجتبی با نامهای ابوبکر و عمر و طلحه بوده اند که در کربلا شهید شدند، و امام حسین نیز پسر با نام عمر داشته، و همینطور امامان دیگر نیز نام خلفای راشدین و یا عایشه را بر روی فرزندان خود گذاشته اند، و آیا از حقوق فرزندان در اسلام گذاشتن نام نیک بر آنها نیست؟ و آیا شیعیان به راستی پیرو امامان خود هستند که هیچکدام چنین اسمهایی ندارند بلکه از آن اسمها متنفرند

علی علیه السلام وصله دار و پاره بوده، همینطور کفشهای او و همانطور که در حکمت ۳۷ آوردیم از دویدن دهقانان که به منظور احترام انجام می دادند جلوگیری می کند، و اصلاً ستایش اولیاء در صدر اسلام نبوده، و بعدها توسط دکانداران مذهبی وارد دین شده است، حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه حکمت ۸۳ به شخصی که در ستایش او افراط کرد فرمود: من کمتر از آنم که بر زبان آوری و برتر از آنم که در دل داری.

بعضی از شیعیان نیز می گویند: ما ائمه را دوست داریم نه اینکه بخواهیم غلو کنیم؛ در جواب می گوئیم: خداوند در سوره بقره/۱۶۵ می فرماید:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّوهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ^ط وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ^ق وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرَوْنَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ^{١٦٥}﴾. «و از مردم کسانی هستند که به جای خدا همتایانی را [برای او] بر می گیرند که آنها را مانند دوست داشتن خدا دوست می دارند- و مؤمنان در دوستی خدا قوی ترند- و اگر [این] ستمکاران هنگامی که عذاب را می بینند، ببینند [که شریکانشان سودی نمی بخشند، خواهند دانست] که همه توان از آن خداست، و اینکه خداوند سخت کیفر است».

علمای شیعه نیز بدین اسامی اشاره داشته اند، مثل إعلام الوری طبرسی ص ۲۰۳ و

ارشاد مفید ص ۱۸۶ و تاریخ یعقوبی ۲۳/۲

ما با دوست داشتنی که به قبرسازی و قبرپرستی ختم شود یا به جایی
رسد که همه جا آن شخص را به جای خداوند صدا کنید مخالف هستیم و
آنها غلو می دانیم، وگرنه اهل سنت نیز حضرت علی علیه السلام و اهل بیت را
دوست دارند و دشمنی با آنها را حرام می دانند.

در سوره نساء/ ۱۷۱ نیز از غلو کردن در دین منع شده است و آمده که:
﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ﴾ «ای
اهل کتاب! در دین خود، غلو (و زیاده روی) نکنید! و در باره خدا، غیر از
حق نگویید!».

بعضی اوقات می بینی که افرادی ساده دل می گویند: ما یک صوفی
شیعه را دیده ایم که کارهای خارق العاده ای می کرد، و یا داستانهایی در
تاریخ از علمای شیعه خوانده ایم که کارهایی عجیب کرده اند، پس مذهب
ایشان بر حق می باشد، بدیشان می گوئیم که هر شخصی عملی غیرعادی و
خارق العاده ای را انجام داد، آن عمل دلیل بر حقانیت مذهب آن شخص
نمی شود، چون شخصی مرتاض در هندوستان اعمالی عجیب تر را انجام
می دهد در حالیکه آن مرتاض نه شیعه را قبول دارد و نه اهل سنت را، و
شما باز در تشخیص حق از باطل افراد را ملاک قرار می دهید در صورتیکه
خودتان باید تحقیق کنید؛ و میزان تشخیص حق از باطل قرآن و سنت
است، و همچنین عقل خود را هم باید به کار بگیرید البته اگر عقلی داشته
باشید.

شیعیان و علی علیه السلام

در مورد شیعیان حضرت علی علیه السلام باید گفت که آنان همیشه مخالف با عقاید علی بوده اند، و فقط به صورت اسمی شیعه هستند و خود را پیرو علی و اهل بیت می دانند، ولی در عمل به هیچ عنوان چنین نیستند و خیال می کنند در آن جهان به محض اینکه بگویند: ما شیعه بوده ایم، فوری وارد بهشت می شوند، و هر شیعه در خیال خود به شفاعت امامان دلخوش است و بسیار هم مطمئن است، در صورتیکه در آن جهان از ذره ذره اعمال سوال خواهد شد؛ و تازه بین شیعه بودن با رافضی بودن فرق زیادی است، شما که به اهل سنت لقب ناصبی می دهید بی مورد است، چون آنها به هیچ عنوان با اهل بیت دشمن نیستند، ولی لقب رافضی واقعاً برازنده شماسست، چون کمتر شیعه‌ای را می بینی که از ابوبکر و عمر متنفر نباشد، از امام احمد بن حنبل پرسیدند: رافضی چه کسی است؟ در جواب گفت: کسی که ابوبکر و عمر را دشنام دهد رافضی است.

حتی کسانی هم از شیعیان که حوصله کتاب خواندن و تحقیق ندارند بدانند هیچ موقع در آن دنیا به ایشان نمی گویند که تو چرا ابوبکر و عمر را لعن نکردی؟! و به خاطر اینکار بیا و برو در جهنم!!! ولی اگر اینکار حرام و اشتباه باشد (که هست) آن وقت در آن دنیا باید پاسخگو باشند، پس اگر

ذره ای شک هم داشته باشید نباید چنین اعمالی را مرتکب شوید، ولی افسوس شیعه شک که ندارد بلکه کاملاً به مذهب خود مطمئن است، و لعن و نفرین را صواب هم می داند.

در مورد شیعیان، حضرت علی علیه السلام در موارد متعدد از آنها شکوه کرده و بیزاری جسته است، در نهج البلاغه خطبه ۱۱۶ فرموده: «به خدا سوگند دوست داشتم که خدا میان من و شما جدایی اندازد و مرا به کسی که نسبت به من سزاوارتر است ملحق فرماید».

در نامه ۳۵ به ابن عباس فرموده: «از خدا می خواهم به زودی مرا از این مردم نجات دهد به خدا سوگند اگر در پیکار با دشمن آرزوی من شهادت نبود و خود را برای مرگ آماده نکرده بودم دوست می داشتم حتی یک روز با این مردم نباشم و هرگز آنان را دیدار نکنم».

در خطبه ۱۲۵ فرموده: «نفرین بر شما چقدر از دست شما ناراحتی کشیدم، یک روز آشکارا با آواز بلند شما را به جنگ می خوانم، و روز دیگر آهسته در گوش شما زمزمه دارم، نه آزاد مردان راستگویی هستید به هنگام فرا خواندن، و نه برادران مطمئنی برای رازداری هستید».

در خطبه ۱۱۳ فرموده: «نه یکدیگر را یاری می کنید و نه خیرخواه یکدیگرید و نه چیزی به یکدیگر می بخشید و نه به یکدیگر دوستی می کنید».

در خطبه ۱۸۰ فرموده: «خدا خیرتان دهد آیا دینی نیست که شما را گرد آورد؟ آیا غیرتی نیست که شما را برای جنگ با دشمن بسیج کند؟».

در خطبه ۱۳۱ فرموده: «من شما را به سوی حق می کشانم اما چونان بزغاله‌هایی که از غرش شیر فرار کنند می گریزید، هیئات که با شما بتوانم تاریکی را از چهره عدالت بزدایم، و کجی‌ها را که در حق راه یافته راست نمایم».

در خطبه ۲۷ فرموده: «ای مردنمایان نامرد، (یا أشباه الرجال ولا رجال)، ای کودک صفتان بی‌خرد که عقل‌های شما به عروسان پرده نشین شباهت دارد، چقدر دوست داشتم که شما را هرگز نمی دیدم و هرگز نمی شناختم. شناسایی شما جز پشیمانی حاصلی نداشت، و اندوهی غم بار پایان آن شد خدا شما را بکشد که دل من از دست شما پر خون و سینه ام از خشم شما مالا مال است».

حال شیعیان می گویند: ما با شیعیان زمان حضرت علی فرق داریم و ما به‌تریم و آنها خیانتکار بوده اند. ولی ما می گوییم: آنها از شما بدتر که نبودند بلکه بهتر هم بوده اند چون چنین عقایدی را نداشتند، مثلاً این دشمنی و کینه ای که هم اکنون شما با حضرت ابوبکر و حضرت عمر دارید و آنها را لعن می کنید و زیارت عاشورا می خوانید، آنها نداشتند، یا در هر جا پیامبر یا علی و حسن و حسین را به جای خداوند صدا نمی کردند و یا روی قبر پیامبر ﷺ را گنبد و بارگاه نساختند، و طلاکاری نکردند و خیلی بیشتر از شما به سنت رسول خدا ﷺ آگاه بودند و بسیاری از بدعتها که بعدها توسط غالیان و رافضیان وارد اسلام شد در آن زمان نبوده است.

البته اصحاب رسول خدا ﷺ خیلی بهتر از یاران امامان بوده اند، و شخصی به حضرت علی علیه السلام گفت: چرا این مشکلات در زمان خلفای قبلی و در زمان ابوبکر و عمر نبود؟ که حضرت در پاسخ به او فرمود: چون آنان به کسانی چون من حکومت می کردند ولی من به کسانی چون شما. شیعیان امام حسین علیه السلام نیز به او وعده یاری دادند و مرتب به او نامه نوشتند ولی وقتی که او به پا خواست او را تنها گذاشتند. آن وقت بامزه است که طوری در ذهن هر شیعه جا افتاده که سنی ها مثل ما امام حسین را قبول ندارند و فقط ما دوستدار واقعی او هستیم، چرا؟ چون هر سال برای او گریه و زاری می کنیم ولی سنی ها چنین کارهایی نمی کنند!!!

پس هر کس مدعی پیروی از علی بود باید به دستورات او نیز توجه کند چون در آن دنیا حضرت علی علیه السلام به او خواهد گفت که من در کجا گفتم که تو با عمر دشمن باشی؟ و هر روز او را لعن کنی و مرتب میان مسلمین تفرقه ایجاد کنی؟ من دختر خود را به او دادم و او داماد من بود و با او مشکلی نداشتم و کجا گفتم که قبر مرا قبله کن؟ و بر روی آن را گنبد طلا بساز و ضریح آنرا بوس کن؟ و کجا گفتم که به جای صدا زدن خدا و گفتن: یا الله! مرتب بگو: یا علی مدد؟، من خود همیشه خدا را صدا می زدم نه کسی دیگر را، و امام حسین علیه السلام نیز خواهد گفت: من در کجا گفتم: هر سال برای من گریه و زاری کن یا با قمه بر سر خود بکوب؟! و کجا گفتم: اگر شرابخواری برای من یک قطره اشک ریخت من شفاعت او را می کنم؟ و او را به بهشت می برم؟ و کجا گفتم: از خانه و کاشانه خود رخت سفر

ببند و پول خرج کن و هزاران صدمه در راه ببین تا بخواهی قبر مرا زیارت کنی و آنرا مرتب بوس کنی؟! و برای همین است که می بینی وقتی یکی از شیعیان از سفر کربلا یا مشهد بر می گردد مریض شده است، و یا علائم سرماخوردگی را دارد و بسیاری از ویروس ها را با خود به ارمغان آورده است، برای اینکه همگی آنها دائم ضریح روی قبور ائمه را بوس می کنند که علاوه بر غیر شرعی بودن آن غیر بهداشتی نیز می باشد، چون افراد مریض نیز ضریح را بوس می کنند و باعث انتقال ویروس به دیگران می شوند.

پیروی از علی و اهل بیت به انجام این امور نیست، بلکه آنها از این امور بیزارند؛ و سالها پیش یک مشت غالی و احمق این عقاید را ترویج کرده اند و شما نیز در قرن ۲۱ دست از این امور بردارید و در باطل بودن آن ذره ای شک نکنید و دائم راه همان ها را ادامه دهید تا در دوزخ بدانها ملحق شوید.

این شعر نیز سروده نویسنده موحّد کتاب آلفوس استاد علیرضا حسینی است که در مورد تضاد بین شیعیان با حضرت علی (علیه السلام) می باشد و من آنرا در اینجا آوردم:

شیعه گریه، علی لبخند	شیعه دوری، علی پیوندد
شیعه مفتون رنگ سیاه	علی اما سپید مثل ماه
شیعه افسانه های پوشالی	علی اما حقیقتی عالی

شیعه احساس، علی فکر است	فکر او مثل روح او بکر است
شیعه توهین، علی آقا	شیعه نفیرین، علی والا
تقیه شیوه دورویی هاست	علی اما صریح و رک و راست
شیعه دنباله رو، علی تکرو	شیعه ها کینه جو، علی خوشرو
شیعه بیچاره خرافات است	علی اما شه مراعات است
شیعه نذر و علی عمل	علی اصل و شیعه بدل
شیعه شکوه، علی تسلیم	شیعه خواری، علی تکریم
تیغ شیعه بروی فرق خویش	ذوالفقار علی است پیشاپیش
شیعه باطل، علی عادل	شیعه جاهل، علی عاقل

و خداوند در سوره آل عمران/ ۶۴ می فرماید:

﴿قُلْ يَٰأَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ فَإِن تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾ «بگو: ای اهل کتاب، بیائید از آن کلمه (حق) که میان ما و شما یکسان است پیروی کنیم، (و آن کلمه اینست) که به جز خدای یکتا را نپرستیم و چیزی را با او شریک قرار ندهیم، و برخی برخی را به جای خدا به ربوبیت تعظیم نکنیم، پس اگر از حق روی گردانند بگوئید: شما گواه باشید ما تسلیم فرمان خدائیم.»

و همچنین از ستایش علما نهی شده است، خداوند در سوره توبه/۳۱ می فرماید:

﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا ۚ لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَنَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾

«احبار و راهبان‌شان را به جای خداوند، به خدایی گرفته‌اند. و [نیز] مسیح بن مریم [را به خدایی گرفته‌اند] حال آنکه فرمان نیافته‌اند مگر آنکه معبود یگانه را بندگی کنند. معبود [راستینی] جز او نیست. او از آنچه شرک می‌آورند، [بس] پاک [و منزّه] است».

و از پیامدهای بسیار مهم و خطرناکی که ستایش اولیاء در پی دارد و در بین شیعیان نیز آشکار می باشد این است که ملاک تشخیص حق از باطل در میان عوام، شخصیتها و افراد مهم و شهرت آنها می باشد نه قرآن و سنت و عقل، و این از بزرگترین بدبختی‌ها برای یک ملت است. به این سخن زیبای حضرت علی علیه السلام که بیش از هزار سال پیش گفته توجه کنید، و در قرن بیستم کمی به خود آئید، حضرت علی علیه السلام فرموده: «حق و باطل را معیاری است که افراد با آن شناخته می‌شوند نه اینکه افراد خود معیار حق باشند» و همینطور فرموده: «حکمت را فراگیر حتی اگر در سینه منافق باشد». و فرموده: «به گوینده نگاه مکن بلکه به سخن او نگاه کن».

ولی در بین شیعیان کاملاً بر عکس این سخن صدق می کند و مردم برای تشخیص یک موضوع فقط تابع گفته های آخوندها و روحانیون و علمای خود هستند، و اگر در مسئله ای فردی غیر روحانی یا عالمی از دیگر فرقه ها مثلاً از اهل سنت نظری را بگوید به او اعتنایی نمی کنند و زحمت تعقل را به خود نمی دهند و می گویند: وهابی است، ولی اگر یکی از مراجع تقلید در وسط ظهر بگوید: شب است!، همه می روند در رختخواب و می خوابند! و می گویند: حتماً چشمان ما درست نمی بیند! و یا حتماً او از طرف امام زمان دستوری دارد! پس باید اطاعت کنیم و متأسفانه زمام عقل و دین و آخرت خویش را به دست مشتی رافضی داده اند و مردم فکر می کنند وقتی که شخصی لباس روحانی بپوشد و عمامه ای هم بر سر بگذارد دیگر او مظهر اسلام واقعی است، و هرچه گفت باید پذیرفت و می ترسند بدان شخص حرفی بزنند.

شیعیان باید بدانند تنها از دستورات خداوند و پیامبری که از سوی خداوند دستورات را آورده فوری می توان اطاعت کرد، چون که ما به خداوند و پیامبر او ایمان داریم و آنها جزء اصول ایمان هستند و می دانیم که اشتباهی در آن دستورات نیست، و گفتارشان کاملاً صادقانه است، و خداوند از هر کسی بهتر به راه و روش به کمال رسیدن انسانها آگاه است، ولی باز هم در همان قرآن نیز مرتب سفارش به تعقل و تدبیر در آیات شده است و اینطور نبوده که دین اسلام اطاعت کورکورانه باشد، پس با این اوصاف دیگر تکلیف یک آخوند و مداح بی سوادى که مغزش تنها از

خرافات مجلسی پر می باشد روشن است. و تمامی روافض در زندگی به فرمول زیر عمل می کنند:

تعطیل نمودن عقل + اطاعت از آخوند + داشتن تعصب + گوش ندادن به حرف حق + کمی هم حماقت = آتش جهنم

وقتی که خورشید در زمان فوت ابراهیم فرزند پیامبر ﷺ می گیرد، مردم فکر می کنند که به خاطر مرگ پسر پیامبر این اتفاق افتاده است که در این زمان پیامبر ﷺ فوری و بدون درنگ بالای منبر می رود و خطاب به مردم می گوید: خورشید و ماه برای مرگ کسی نمی گیرند.

ولی در بین شیعیان اتفاقاتی که اصلاً نیفتاده را به هم می بافند و می گویند: به خاطر فلان عالم یا فلان مرجع تقلید یا فلان امامزاده بوده است، حالا اگر اتفاقی هم بیفتد که دیگر بیا و ببین.

اینکه شیعیان می گویند: ما در اصول دین تقلید نمی کنیم دروغ است، آنها هم در اصول تقلید می کنند و هم در فروع، و هم در فروع فروع، و هم در راه رفتن و آب خوردن، چطور در اصول تقلید نمی کنند؟ تمامی شیعیان امامت را از اصول دین می دانند، و از روی گفته‌های آخوندها و نشستن پای منبرهای ایشان معتقد به امام زمان شده اند نه اینکه خود تحقیق کرده باشند و یا او را دیده باشند، و همینطور از روی تقلید حضرت علی علیه السلام را جانشین بلافصل پیامبر ﷺ می دانند و در توحید نیز همینطور هستند و از روی تقلید از غالیان به هنگام دعا کردن خداوند که دعا هم عبادت خداست معتقد به واسطه و خواندن غیر خدا می باشند، و در معاد نیز به شفاعتهای بی

مورد معتقدند، و در نبوت پیامبر ﷺ نیز معتقد به قطع وحی نیستند و می گویند: پس از پیامبر به فاطمه و امامان نیز وحی می شده است، و در مورد زندگی خود رسول خدا ﷺ نیز معتقدند کار پیامبر از صبح تا شام از یک طرف فقط بالا بردن علی و از یک طرف هم کوبیدن و پائین آوردن ابوبکر و عمر بوده است (پس چقدر ابوبکر و عمر خوب بوده اند که با این همه توهین به سمت ابوجهل و ابولهب نمی رفته اند، و البته توهینی نبوده و پیامبر ﷺ نیز همیشه آنها را ستوده، و اینها بافته ذهن بیمار روافض است). و در کتاب کافی نیز حدیث است که امام محمد باقر علیه السلام فرموده: هرگاه برایتان سخنی (در امور دین) گفتم از من بپرسید: کجای قرآن است؟ ولی شیعیان از روحانیون خود چنین سوالاتی نمی کنند و فقط از آنها اطاعت می کنند.

دین و سیاست

در مورد سکولاریسم و جدا بودن دین از سیاست مرتب سخنرانی می کنند تا آن را رد کنند و شعارشان این است که دیانت ما عین سیاست ماست، بعضی نیز به قیام و نهضت محمد بن عبدالوهاب ایراد می گیرند و می گویند: نهضت او جنبه دینی نداشته بلکه جنبه سیاسی و گرفتن حکومت بوده است!! در صورتیکه نهضت امام محمد بن عبدالوهاب به خاطر خرافاتی بوده که در سرتاسر مناطق پخش شده بود و مردم به قبور

(مثل قبر زید بن خطاب) و حتی به درختان متوسل می شدند (البته از نظر شیعه این امور خرافات نیست بلکه در عین دیانت است)^۱. و دائم می بینی که روافض و دشمنان اسلام واقعی به ایشان تهمت وهابی می زنند، در صورتیکه عبدالوهاب نام پدر ایشان بوده، و نام خود او محمد بوده پس شایسته بود از نهضت او به نام محمدی یاد کنیم.

اهل سنت در فروع دین دارای چهار امام هستند، یعنی ابوحنیفه، شافعی، احمد بن حنبل و مالک بن انس.

دشمنان اسلام و استعمار جهانی برای بدبین کردن مسلمین نسبت به این دعوت، نام وهابی را در ذهن همه انداخته اند، همینطور روحانیون شیعه که می خواهند با اینکار جلوی گرایش مردم را نسبت به اهل سنت بگیرند تا مبادا وحدتی بین آنان ایجاد شود و مردم در حجاز نیز بیشتر حنبلی هستند. اما در مورد نظر شما پیرامون قیام و نهضت محمد بن عبدالوهاب باید بگوئیم: این عقیده بیشتر در مورد انقلاب خود شما در ایران صدق می کند نه در مورد او، چون در مورد دین و سیاست، شما دین را نردبان سیاست کرده اید، و آنقدر که نسبت به حفظ حکومت نگران هستید در مورد مسائل دینی اینطور نمی باشید، و هر مخالفتی بر ضد حکومت را در

۱- مثل شهر کوچک الفدا که دارای درختان خرما می بوده است، و دختران بی شوهری که شوهر می خواستند بدان درختان متوسل می شدند و یا درخت گز که بدان پارچه می بستند یا شهر الدرعیه که غاری داشته و مردم به خاطر آن بدانجا می شتافتند.

نطفه خفه می کنید و لابد می خواهید با اینکار حکومت خود را تا ظهور امام زمان نگهدارید، و بعد به او تحویل دهید و به هر قیمتی که باشد باید اینکار صورت بگیرد و چیزی دیگر برایتان مهم نیست، حال شما قضاوت کنید که قیام کدام یک از طرفین بیشتر به خاطر حکومت بوده؟

و اینکه دائم می گوئید: دین و سیاست با هم است، می پرسیم: چه کسی گفته که شما دین هستید؟! که بخواهید از سیاست جدا باشید یا نباشید؟! من شخصی عادی و بدون لباس روحانی را می شناسم که از شما خیلی دیندارتر است، و مثل شما طرفدار بدعتها نیست، اما شما سیاست را انحصاری کرده اید و وسیله ای کرده اید، در راستای رسیدن به اهداف خود؛ و مذهب شما پر از خرافات است، حالا وقتی با سیاست هم مخلوط شود دیگر چه می شود.

در پشت تلویزیون می گویند: ما با اهل سنت وحدت داریم و با تمام ادیان رابطه دوستانه داریم و با کسی مشکلی نداریم، ولی از آن طرف مساجد اهل سنت را تخریب می کنند و نمی گذارند کسی متوجه شود و اخبار آنرا سانسور می کنند و در هیچ جا پخش نمی کنند، چرا؟ چون اگر بخواهند علنی و پشت تریبون و تلویزیون دشمنی خود را آشکار کنند و یا صحبتی کنند تمام دنیا آنها را مسخره می کند، بنابراین وجهه خود را خراب نمی کنند.

روشی را که شما برای وحدت بخشیدن میان شیعه و سنی دنبال می کنید هیچ وقت به ثمر نمی رسد (البته نمی خواهند که به ثمر برسد) چون

از یک طرف در روضه‌ها افکار تفرقه‌زا در ذهن مردم تزریق می‌کنید و از آن طرف می‌گوئید: جلوی اهل سنت صحبتی تفرقه‌انگیز نکنید، ولی در غیاب آنها صحبت کنید یا در دل خود نیت کنید که فلان و فلان را لعن کنید، ولی نام آنها را بر زبان نیاورید (یعنی در یک کلام منافق باشید).

شما اگر می‌خواهید که واقعا وحدت ایجاد شود باید ریشه عقاید تفرقه‌زا را در دل افراد از بین ببرید نه اینکه به مردم یاد دهید که به وحدت تظاهر کنند، چون تظاهر و ظاهرسازی به جایی نمی‌رسد و چون آتشی در زیر خاکستر است، و بالاخره خود را نشان می‌دهد.

باید به مردم بفهمانید که عمر درب خانه‌ای را به پهلوی فاطمه نزده است، و اهل سنت با اهل بیت مشکلی ندارند و آنها را دوست دارند نه اینکه تظاهر به وحدت کنید و بعد از آن طرف چندین هفته را دهه فاطمیه بگیرید، و در روضه‌ها مرتب اشک مردم را در آورید که چرا فلانی درب را سوزاند و به دختر پیامبر ص ظلم کرد؟! و همه هم بفهمند که منظور از فلانی^۱ کسی نیست جز عمر بن خطاب، و چنین وحدتی به درد خودتان می‌خورد.

البته وحدت خرافیون فقط وحدتی سیاسی است، برای حفظ و حراست از حکومت، نه اینکه بخواهند دو برادر مسلمان را با هم دوست کنند، چون

۱- بعضی اوقات نیز بجای عمر می‌گویند ثانی یا از کلمه اولی و دومی استفاده می‌کنند و

البته بعضی اوقات نیز علنی و پشت بلندگو نام عمر را می‌برند و لعن می‌کنند.

مردم اکثر کشورهای هم مرز با ایران از اهل سنت هستند و نباید زیاد خاطر آنها را رنجاند، چون ممکن است خطری برای حکومت ایجاد کنند.

شما تصور کنید نسبت جمعیت شیعیان به اهل سنت بر عکس بود و مثلاً شیعیان خیلی بیشتر بودند آن وقت چه کارهایی که نمی کردند و اصلاً هفته وحدتی نمی گذاشتند و در تلویزیون به صورت علنی عمرکشان بر پا می کردند، چون دیگر از کسی هراسی نداشتند و لازم نبود تقيه کنند، مثل اکنون که با خوارج وحدت ندارند در آن موقع با اهل سنت هم نداشتند، پس باز هم چقدر اهل سنت خوب هستند که حاضرند با شما وحدت ایجاد کنند با اینکه می دانند شما ابوبکر و عمر و عثمان و عایشه و بسیاری از اصحاب را لعن می کنید و آنها را قبول ندارید و از آنها متنفر هستید، چون اهل سنت دلسوز واقعی اسلام است و مثل شما دوستدار تفرقه نیست و آیا شما حاضرید با خوارج وحدت ایجاد کنید؟ و اگر کسی هم بگوید: این سخنان دروغ است، و ما چنین تفکراتی نداریم و فلان محقق یا روحانی همیشه در تلویزیون یا روزنامه از وحدت صحبت می کند و لعن و نفرینی در کار نیست، در جوابش می گوئیم: مطالب روزنامه و پشت تلویزیون را رها کن، چون ما نمی خواهیم سر خود را کلاه بگذاریم^۱، ما در اینجا از عقاید مضری صحبت می کنیم که در بطن جامعه و در دل فرد فرد ایشان

۱- البته بعضی اوقات پشت تلویزیون یا در روزنامه نیز به صورت غیر مستقیم به مثلاً

حضرت عمر یا اهل سنت ایراد می گیرند و اینطور نیست که کاملاً هم چیزی نگویند.

می باشد و کسی نمی تواند آنرا انکار کند، مسلماً سیاست ایجاب نمی کند که در پشت تلویزیون یا در روزنامه صحبتی شود، ولی بالای منبرها و در روضه‌ها و در مجالس تفسیر قرآن و مجالس دعا و عزاداریهای به مناسبت عاشورا یا دهه فاطمیه یا جاهایی که فقط خودشان هستند به هیچ عنوان مراعات وحدت نمی شود بلکه بیشتر بذر تفرقه را می پاشند و مداح یا آخوند رافضی افکار و عقاید خرافی را در مغز حاضرین در جلسه فرو می کند و کار را تمام می کند.

حال وقتی از آن طرف در تلویزیون صحبتی نکنند چه فایده ای دارد؟!، چون دیگر همه را گمراه کرده اند، شما کدام روحانی را دیده اید که بالای منبر رود و به خاطر وحدت مثلاً از فضائل حضرت عمر صحبتی کند؟!، ولی بر عکس تا بخواهی از او بد می گویند و می خواهند وحدت هم ایجاد شود، وقتی یکی از خرافیون شیعه به حج می رود و باز می گردد شروع می کند به بدگویی پشت سر اهل سنت که چرا مثلاً آنها دست به سینه نماز می خوانند؟!، می گوئیم: می شود بفرمائید شما که عمری است دست باز نماز خوانده اید تا به حال چه تاجی بر سر اسلام زده اید؟! خوب است که شما کاری برای اسلام نکرده اید، و تمامی کشورهای فتح شده در اسلام توسط اهل سنت فتح شده اند، در زمان خلفای راشدین نیز بیشتر در زمان امیرالمومنین عمر فاروق رضی الله عنه فتح شدند که شما او را قبول ندارید، و وحدت شیعه با اهل سنت مثل وحدتی است که با روسیه و چین و کشورهای کمونیسم دارند، و حتی با آنها بهتر هم هستند و لابد با کمونیستها وجوه

مشترک بیشتری پیدا کرده اند تا با اهل سنت؛ و اما کسانی از روشنفکران شیعه که می گویند: ما ابوبکر و عمر را لعن نمی کنیم، و بسیاری از عقاید روافض و تشیع صفوی را قبول نداریم، و کمتر چیزی که قبول دارند فقط همان است که حضرت علی علیه السلام در غدیر به دستور خداوند جانشین بلافصل پیامبر صلی الله علیه و آله شده است. در جواب ایشان می گوئیم: این عقیده نیز به تنهایی اشتباه است، چون به هر صورت معنی آن این خواهد شد که صحابه و یاران پیامبر صلی الله علیه و آله دستور خداوند را نادیده گرفتند و در سقیفه جمع شدند و ابوبکر را خلیفه کردند و حق الهی علی را غصب نمودند و بعد هم عمر و عثمان را گذاشتند و دیگر چه چیز بدتر از این می باشد.

عقیده داشتن به خلافت از جانب خدا، بقیه عقاید باطل را نیز همراه خود می آورد، چون خود به خود ابوبکر و عمر غاصب خلافت خواهند شد و اصحاب هم مرتد می شوند، و شیعه با سنی قادر به ایجاد وحدت نیست مگر اینکه از این عقاید دست بردارد، چون روی اموری دست گذاشته که به هیچ عنوان حل شدنی نیست، شما ببینید در طول تاریخ هر فرقه‌ای با عقاید خود آمده است، و اهل سنت نیز به عقاید او گوش داده است، و دست رد بر سینه آنها نزده است، و به نوعی بعضی از آن را پذیرفته، و به صورتی آن فرقه را در خود حل کرده است، و نگذاشته تفرقه ایجاد شود چون به هر حال اهل سنت و جماعت است، و به جماعت مسلمین اهمیت داده است (وید الله مع الجماعة) می بینی مثلاً معتزله یا اشاعره با افکار خود آمدند و البته نمی خواهیم بگوئیم: تمامی افکار آنها

صحیح است و یا غیر قابل نقد، ولی اگر هم در ابتدای ظهور آنها درگیری و تفرقه ای ایجاد شده بالاخره پس از گذشت زمان با اهل سنت مخلوط شده اند، و می بینی که مثلاً می گویند: فلان عالم از اهل سنت دارای تفکر معتزلی است، مثل زمخشری، یا فلانی اشعری است مثل فخر رازی، ولی هیچ وقت نخواهی دید که بگویند: فلان عالم از اهل سنت رافضی است! چرا؟ چون اگر اهل سنت مثل آب باشد و بقیه تفرقه ها مثل نمک باشند به هر حال با هم حل می شوند ولی روافض مثل سنگ ریزه هستند و با آب حل نمی شوند.

بعضی از تفرقه ها قابل قبول نیستند، مثل خوارج یا باطنی ها، هرگاه شیعیان توانستند با خوارج اتحاد برقرار کنند آن وقت به فکر اتحاد با اهل سنت باشند، ولی با تمامی این بحثها باز اهل سنت با همان شیعیان نیز تفرقه ایجاد نکرده است، و هیچگاه حضرت علی علیه السلام را لعن نکرده اند. و اگر شیعیان احمق نباشند باید بدانند همین که اهل سنت به علی چیزی نمی گویند از هزاران چیز برایشان بدتر است، و می بینی که گاهی اوقات می گویند ما در ایران سنی دوازده امامی داشته ایم!! در جواب می گوئیم: اهل سنت با امامان شما مشکلی ندارند و فقط عقاید باطل شما را پیرامون آنها قبول ندارند (البته امام دوازدهم نیز موجب خنده است)، و اما هر موقع شما شیعه چهار خلیفه ای شدید آنگاه اهل سنت هم شما را قبول می کند.

مطلب مهم دیگر در مورد سیاست ایشان این است که دائم همه دنیا را دشمن خود می دانند، نظریه مومان (جامعه شناس فرانسوی) و همچنین

اصل تز و آنتی تز هگل می گوید: هر انقلابی به خاطر تضاد با یک دشمن و نظریه ضد شکل می گیرد و به نظر ما بقاء آن انقلاب و حکومت به داشتن دشمن است، و اگر دشمنی نباشد ممکن است خود آن انقلاب دشمن عده ای شود و توسط آنان سرنگون شود به همین خاطر است که مرتب می گویند: فلان کشور عرب وهابی است، و فلانی با آمریکا یا با اسرائیل است، و می خواهند تنور این جنگ و اختلاف همیشه داغ بماند چون با سرد شدن آن نابود خواهند شد، و در واقع به همین چیزها زنده هستند و همین اختلافات و تفرقه آنها را نگه می دارد شما تصور کنید اگر ایشان از عقاید باطلی که در مذهبشان هست دست بردارند در مورد سیاست دیگر نابود می شوند، چون پایه حکومت ایشان بر این عقاید ریخته شده است، و از آن نمی گذرند و کسی را هم که بخواهد حتی پیرامون خرافات مذهب ایشان سخنی بگوید نابود می کنند، چون مذهب و سیاست اینها با هم است، و نمی توان بگویی: من فقط در مورد دین سخن گفته ام و کاری با سیاست شما ندارم چون ایشان دین را نردبان خود کرده اند، حالا کسی که بخواهد این نردبان را بردارد یا بشکند دیگر تکلیف او روشن است.

فراموش نکنید ما در اینجا نمی خواهیم بگوئیم: دین از سیاست جدا هست یا نیست، و اگر شما در جامعه ای دین اسلام را به مردم درست نشان دهید، و مردم آن جامعه مسلمان واقعی شوند آن وقت آن مردمی که دکتر یا مهندس یا سیاستمدار می شوند دکتری خوب و سیاستمداری خوب هم

می شوند، ولی اگر برعکس مذهبی خرافی را به مردم ارائه دهید سیاستمدار شما نیز افکاری مسخره و غیر منطقی را دنبال می کند.

علی علیه السلام و ابن تیمیه رحمه الله مردانی حق گو

و اما در مورد حق گفتن دیگر بر کسی پوشیده نیست که حضرت علی علیه السلام از کسی ترسی نداشته، و هر جا لازم بوده سخن درست را می گفته است، و به هیچ عنوان اهل مصلحت و تقیه و دورویی نبوده، و آیا کسی که از جنگ کردن نمی هراسد، آن وقت از گفتن سخن حق تقیه می کند، جایی که او با عایشه و طلحه و زبیر روبرو شده است، آن وقت از ابوبکر تقیه کرده و سخنی راجع به خلافت نزده است، همانطور که عطار نیشابوری نیز در کتاب خود منطق الطیر چنین سروده است:

در تعصب می زند جان تو جوش مرتضی را جان چنین نبود خموش
مرتضی را می مکن بر خود قیاس زآنکه درحق غرق بود آن حق شناس
همچنان مستغرق کارست او وز خیالت نیز بیزارست او

گر چو تو پر کینه بودی مرتضا جنگ جستی پیش خیل مصطفی
 او ز تو مردانه تر آمد بسی پس چرا جنگی نکرد او با کسی
 چون بنا حق بود صدیق ای عجب او چو بر حق بود حق کردی طلب
 پیش حیدر خیل ام المومنین چون نه بر منوال دین جستند کین
 لاجرم چون دید چندان چنگ و شور دفع کرد آن قوم را حیدر به زور
 آنکه با دختر تواند جنگ کرد داند او سوی پدر آهنگ کرد
 ای پسر، تو بی نشانی از علی عین و یا و لام دانی از علی
 تو ز عشق جان خویشی بی قرار او نشسته تا کند صد جان نثار
 و اما شیخ الإسلام ابن تیمیه نیز همینطور بوده و در مورد آشکار کردن حقایق اسلامی از احدی هراس نداشته است، و در زندگانی خود با خرافیون مبارزه می کرده و جانش را نیز در این مبارزه فدا کرده، و در زندان قلعه دمشق به رحمت الهی پیوست، و شیخ محمد بن عبدالوهاب نیز از علمای زمان خود نترسید و حقایق دین اسلام را بیان نمود با اینکه از سوی آنان دائم مورد آزار و اذیت و تعقیب بود ولی در راه حق کوتاهی نکرد، ولی مدعیان حب اهل بیت از اینکه چیزی را صریحاً حرام اعلام کنند از مردم هراس دارند و می گویند: جایز نیست، و اگر خرافاتی در مذهبشان باشد بسیار با احتیاط از آن صحبت می کنند تا مبادا مردم عکس العمل نشان دهند، ولی شیخ الإسلام ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب کاری با پست و مقامهای دنیوی نداشته اند و از اینکه موقعیت اجتماعی خود را نزد مردم و بزرگان کشور به خطر بیندازند ترسی نداشته اند، ولی آخوندهای رافضی

هرگز حاضر به ترک پست و مقام نیستند، اما حضرت علی علیه السلام نیز علاقه‌ای به خلافت کردن نداشته است، و روحانیون شیعه چون خودشان خیلی به حکومت کردن علاقه‌مند هستند فکر می‌کنند حضرت علی علیه السلام نیز همینطور بوده است.

در مورد پاسخ منطقی دادن به اشخاص پیامبر صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام همیشه منطقی بوده‌اند، و کسی را به خاطر بی‌احترامی کردن اعدام نمی‌کردند، و شیخ الإسلام ابن تیمیه نیز همینگونه عمل می‌کرده و آثار علمایی را نقد علمی کرده است، به طور مثال در مورد عقاید و نظرات ابن سینا خیلی‌ها نظر داده‌اند و بسیاری از فقها فتاوی‌ای سختی به ابن سینا داده‌اند ولی شیخ الاسلام ابن تیمیه در کتاب (الرد علی المنطقیین چاپ بمبئی) که نام اصلی آن «نصيحة أهل الإيمان في الرد على منطق اليونان» می‌باشد به صورتی علمی با کتب ابن سینا روبه‌رو شده است.

خاتمه

در پایان این کتاب امیدواریم شما خواننده گرامی آگاه شده باشید و در مورد افراد از روی سخنان دشمنان آنها قضاوت نکنید، چون به طور حتم روحانی مذهب شیعه نظری مثبت راجع به شیخ الاسلام ابن تیمیه ندارد، و شما نباید از روی گفته های او به قضاوت بنشینید.

و قرآن کریم نیز پیروی نمودن از ظن و گمان را نهی کرده است:

﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ

أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾. (سوره اسراء، آیه ۳۶) «و هرگز بر آنچه

علم و اطمینان نداری دنبال مکن که چشم و گوش و دلها همه مسئولند».

﴿وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ

شَيْئًا﴾. (سوره النجم، آیه ۲۸). «و حال آنکه هیچ علم به آن ندارند و

جز در پی گمان و پندار نمی روند و ظن و گمان هم در فهم حق و حقیقت هیچ سودی ندارد».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا

تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَتُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ

مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ﴾. (سوره حجرات، آیه

۱۲) «ای اهل ایمان، از بسیار پندارها در حق یکدیگر اجتناب کنید که

برخی ظن و پندارها معصیت است، و نیز هرگز (از حال درونی هم) تجسس نکنید و غیبت یکدیگر نکنید آیا شما دوست می دارید گوشت برادر مرده خود را خورید، البته کراهت از آن دارید، و از خدا بترسید که خدا توبه پذیر مهربانست».

پس از روی گفته‌های دیگران قضاوت کردن حماقت است، و در مورد سایر مسائل دینی هم باید خودتان تحقیق کنید البته نه اینکه بروید و کتاب بحار الأنوار را باز کنید، و بخوانید و بعد هم بگوئید: تحقیق کردیم بلکه باید قرآن را بخوانید، و همچنین کتب دیگر در مورد دین اسلام را و کتب علمای اهل سنت را نیز بخوانید آن وقت کتب علمای شیعه را هم مطالعه کنید و بعد قضاوت کنید و کسب علم در اسلام واجب است و پیامبر ﷺ فرموده: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ».

پایان

پاییز ۱۳۸۶ هجری شمسی